

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

گذری بر سیره پیامبر اعظم در منابع اهل سنت

ویژه سال پیامبر اعظم (ص) (۱۲)

علی صفری نقیلی



گذری بر سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت

مشخصات کتاب

قربانی، علی اصغر، 1337

گذری بر سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت / علی اصغر قربانی؛ [برای] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. _ _ قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، 1385.

58 ص. _ _ (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ 1028)

ISBN 964-514-054-4 :4000 ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [57] _ 58؛ همچنین به صورت زیرنویس.

1. سنت نبوی. 2. محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت _ 11 ق. 3. احادیث اهل سنت. الف. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. ب. عنوان.

BP93 / 297 46/24/ 4 ق 4 گ

ص: 1

دیباچه

دیباچه

از جمله روش های تربیت صحیح، داشتن اسوه و الگوست و بدون آن نتیجه به دست نمی آید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بهترین هادی و الگو برای ما مسلمانان است؛ زیرا خداوند می فرماید: و به راستی که تو را خویی والاست. (قلم: 4)

روحیه والای پیامبر، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری، درایت، اخلاص، توجه به خدا، تسلط به حوادث و مقاومت در برابر سختی ها و مشکلات، هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای مسلمانان باشد. ایشان در توفان حوادث، کمترین ضعف و سستی به خود راه نمی داد. او هم ناخدا و لنگر مطمئن کشتی و چراغ هدایت بود، هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقطه اشتراک همه مسلمانان و سند افتخار ماست. هیچ مسلمانی نیست که به آن حضرت عشق نورزد و به نام مبارک ایشان تبرک نجوید. ازاین رو، تمام مذاهب اسلامی برای گردآوری سیره گرامی آن حضرت کوشیده و از این راه توانسته اند تا حدی دِیْن خود را ادا کنند.

اهل سنّت نیز از این قافله باز نمانده اند و بزرگان و اندیشمندان آنها به تدوین و تألیف سیره و فضایل حضرت پرداخته اند که از جمله معتبرترین و

مشهورترین آنها می توان به طبقات ابن سعد، سیره ابن هشام، سیره ابن کثیر و سیره حلبی اشاره کرد.

بنابراین، بر آن شدیم تا با بیان سیره و فضایل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از دیدگاه اهل سنت، ضمن نزدیک کردن دیدگاه های مذاهب گوناگون به یکدیگر، برای ترویج فرهنگ ناب محمدی صلی الله علیه و آله در سالی که به آن حضرت اختصاص دارد، گامی برداریم.

در پایان، از تلاش ارزشمند حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر قربانی در نگارش این مجموعه سپاس گزاری می کنیم. امید است مورد توجه برنامه سازان قرار گیرد.

و من الله التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص :5

پیش گفتار

هدف از بررسی فضایل پیامبر در این نوشته، گزینش بخش های مهمی است که به چارچوب خاص کار ما مربوط می شود. مقصود ما بررسی و تحلیل تاریخ کامل زندگی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیست، بلکه معیار ما در گزینش این فضایل، ایجاد وحدت و همدلی میان مسلمانان از طریق پررنگ کردن نقاط مشترک میان آنهاست. بهره گیری از قسمت هایی از زندگی حضرت برای رفع نیاز روز مردم و رسانه دینی به ویژه بخش برون مرزی از دیگر هدف ها به شمار می رود.

ازاین رو، مطالب به ترتیب زیر بیان شده است:

در فصل اول، ویژگی های شخصی، سپس حوادث پیش از بعثت بیان شده است. فصل دیگر به بررسی اخلاق فردی حضرت می پردازد و در فصلی دیگر رابطه و برخورد حضرت با دیگران در سه بخش بررسی می شود. برخورد با اشیا پیرامون، برخورد با افراد (منظور افراد دیگر است نه جامعه) و برخورد با خانواده سه بخش این فصل را تشکیل می دهد.

در فصل دیگر نویسنده به بررسی رابطه و برخورد افراد با حضرت و به عبارت دیگر مقام و شأنی که حضرت در دید آنها داشته، می پردازد. این فصل به تناسب رابطه افراد با حضرت به دو بخش تقسیم می شود: بخش اول برخورد اشیا و بخش دوم برخورد اصحاب با ایشان است.

ص: 6

فصل بعد مربوط به حضور پیامبر در جامعه و شیوه حکومت داری حضرت است. در پایان نیز مطالب ضروری درباره آن حضرت بیان می شود. امید است که برنامه سازان رسانه، ما را از پیشنهادهای مفید خود محروم نسازند.

ص: 7

فصل اول: گوهرنامه

اشاره

فصل اول: گوهرنامه

نام مقدس ایشان، محمد، به معنای ستوده؛ کنیه شریفش، ابوالقاسم؛ نام پدر بزرگوارش، عبدالله فرزند عبدالمطلب و نام مادر ارجمندش، آمنه دختر وهب است. ایشان در دوازدهم یا هفدهم عام الفیل (سال یورش ابرهه با سپاهیان فیل سوارش به خانه کعبه) متولد شد.

رویدادهای زمان تولد

رویدادهای زمان تولد

بیهقی درباره حوادث شب تولد حضرت نوشته است: «از هانی مخزومی که یک صد و پنجاه سال عمر کرده است، روایت کرده اند که می گفت: در شب میلاد پیامبر، ایوان کسرا به لرزه درآمده و شکست برداشت و چهارده کنگره آن فرو ریخت. آتشکده فارس که پیوسته روشن بود، خاموش شد. دریاچه ساوه خشکید و موبد(1) بزرگ در خواب دید که شتران تنومند همراه اسب های عربی از دجله گذشتند و در سرزمین ایران پراکنده شدند.

نوشیروان سخت به وحشت افتاد و هر چند خواست شکیبایی کند، نتوانست. مصلحت در این دید که موضوع را با وزیران و فرماندهان نظامی و

1- پیشوای دینی زرتشتیان.

مرزبانان درمیان نهد. ایشان را فرا خواند و حاضران را از موضوع مطلع کرد. سپس موبد بزرگ نیز خواب خود را بیان کرد.

خسرو از او پرسید نظر تو در این باره چیست؟ گفت: خیال می کنم در میان اعراب حادثه مهمی اتفاق افتاده است یا از سوی ایشان برای ما حادثه ای رخ خواهد داد.

سپس خسرو نامه ای به نعمان بن منذر نوشت و از او خواست خواب گزاری را نزد او بفرستد... . نعمان مردی به نام عبدالمسیح را که از قبیله غسّان بود، به دربار فرستاد... . خسرو پرسش های خود و موضوع خواب موبد بزرگ را بیان کرد. عبدالمسیح گفت: دایی من در بلندی های شام زندگی می کند، نامش سَطیح است و می تواند پاسخ لازم را به شما بدهد. پس با شتاب به راه افتاد. هنگامی نزد سطیح آمد که او در حال مرگ بود. عبدالمسیح سلام کرد و درود فرستاد. چون پاسخی نشنید، اشعاری خواند... . سطیح چون این اشعار را شنید، چشم گشود و گفت:... همانا از ساسانیان چند زن و مرد به عدد کنگره هایی که فرو ریخته است، پادشاهی می کنند و هر چه آمدنی باشد، خواهد آمد.

این بگفت و همان دم بمرد... . سپس عبدالمسیح نزد کسرا آمد و سخن سطیح را گفت. خسرو انوشیروان گفت: تا چهارده نفر از ما پادشاهی کنند، بسیار اتفاق ها خواهد افتاد. او نمی دانست پادشاهی ده نفر از ایشان فقط چهار سال طول می کشد و بقیه هم فقط تا روزگار عثمان بن عفان پادشاهی می کنند».(1)

1- ابوالفضل بیهقی، دلایل النبوه، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج1، ص99؛ محمدبن جریرطبری، تاریخ طبری، تاریخ ماقبل الهجره،بیروت،دارالکتب العلمیه، ج1، ص470؛ ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، السیره النبویه، معروف به تاریخ ابن کثیر، بیروت،دارالمعرفه،ج1، ص215.

حوادث مقارن ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کلام بیهقی آمده، تردیدناپذیر است. این حوادث در کتاب ها و روایت های شیعیان نیز از قطعیات تاریخی شمرده شده است.

علامه ابن شهر آشوب (متوفای 588 ه . ق) در کتاب گران سنگ المناقب، افزون بر حوادثی که بیهقی گفته، وقایع دیگری را از زبان امام صادق علیه السلام نقل کرده است. آن حضرت می فرماید:

در هنگام ولادت پیامبر عظیم الشأن بت ها به صورت بر زمین افتادند... پادشاهی نماند مگر آنکه تاجش واژگون و زبانش در آن روز لال شد. کاهنان (و پیش گویان) از دانش خود جدا ماندند (و آن را از دست دادند) و جادوی جادوگران باطل و بی اثر شد... . در آن شب، نوری از سرزمین حجاز پدید آمد، منتشر شد و تا مشرق گسترش یافت.(1)

1- المناقب، قم، انتشارات علامه، ج 1، ص 30.

رفتار و سیمای دل نشین رسول اعظم صلی الله علیه و آله از زبان علی علیه السلام

رفتار و سیمای دل نشین رسول اعظم صلی الله علیه و آله از زبان علی علیه السلام

علی بن ابی طالب علیه السلام درباره سیمای حضرت می فرماید:

نه کوتاه بود و نه بلند، بلکه قدی میانه داشت. موهایش نه مجعد (پیچ دار) بی اندازه و نه صاف و افتاده، بلکه میانه بود. نه فربه بود و نه لاغر، بلکه میانه بود. چهره اش اندکی گرد بود... هنگام راه رفتن مایل بر زمین قدم برمی داشت... سینه ای گشاده داشت (دریادل ترین مردم بود). راست گوترین و نرم خوترین مردم بود. بهترین هم نشین و همراه بود. کسی که اولین بار او را می دید، هیبت زده می شد، ولی مدتی که با او بود، دوست دارش می شد. توصیفگر او درباره اش گفته است: «مانندش ندیده ام». (1)

در وقت شادمانی چون ماه می درخشید

در وقت شادمانی چون ماه می درخشید

کعب بن مالک می گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شادمان می شدند، چهره شان همچون ماه پاره می درخشید و این را از ویژگی های آن حضرت می شناختیم. (2)

گفتارش شمرده و آرام بخش بود

گفتارش شمرده و آرام بخش بود

عایشه، همسر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شما پشت سر هم و به هم پیوسته سخن نمی گفت، بلکه جمله ها را شمرده و آرام ادا می فرمود. رعایت حال هم مجلسیان را می کرد. نگاه ها را تقسیم می کرد. مدت گفتارش کوتاه و مناسب با مقتضای حال شنوندگان بود و خسته کننده نبود. (3)

ص: 11

1- سنن ترمذی، ج 5، ص 559؛ المناقب، باب 8، ماجاء فی صفه النبی، ح 3638.
2- صحیح بخاری، ج 1، ص 502.
3- سنن ترمذی، ج 5، ص 560؛ المناقب، باب 9، فی کلام النبی صلی الله علیه و آله، ح 3639.

عبدالله بن مسعود نیز در این باره روایت کرده است: «پیامبر خدا هنگام خطبه و سخنرانی مراقب حال ما بود که خسته نشویم».(1)

1- صحیح بخاری، ج 1، ص 16، کتاب العلم.

فصل دوم: پیش از بعثت

اشاره

فصل دوم: پیش از بعثت

زیر فصل ها

درخشش در آیینه بُحیرا

درخشش در آیینه بُحیرا

ترمذی از قول ابوموسی روایت کرده است: «ابوطالب به همراه پیامبر و عده ای از سران قریش به قصد سفر تجاری از مکه به سوی شام رهسپار شد. در میان راه، نزدیک صومعه ای منزل کردند. راهب مسیحی در سفرهای پیش به آنها اعتنایی نمی کرد، نزد آنان آمد و در میان ایشان به جست وجو پرداخت (گویا گم شده ای دارد) تا اینکه دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: این سرور جهانیان است. این فرستاده پروردگار جهانیان است. خدا او را برمی انگیزد تا مایه رحمت برای جهانیان باشد.

بزرگان قریش (با شگفتی) از وی پرسیدند: این را از کجا دانستی؟ گفت: از بالای بلندی که سرازیر شدید، هیچ درخت و سنگی نبود مگر اینکه سر تعظیم در مقابلش فرود می آورد و در پیش پایش به خاک می افتاد و این فرو افتادگی تنها در مقابل پیغمبران است و بس.

(نشانه دوم اینکه) او را با مُهر پیامبری که در پشتش و به اندازه سیبی است، شناختم. سپس وارد صومعه شد و غذایی برای آنان تهیه کرد. وقتی غذا آماده شد، آن حضرت مشغول نگهبانی و چرای شتران بود. راهب گفت:

ص: 13

در پی او فرستید تا بیاید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که تکه ابری بر او سایه افکنده بود. وقتی آن گوهر هستی نزد همراهان آمد، همگی در سایه درختی نشسته بودند. به محض اینکه حضرت کنار درخت و زیر آفتاب نشست، سایه درخت بر بالای سر آن بزرگوار قرار گرفت (و دیگران زیر آفتاب ماندند). راهب به همراهان ایشان گفت: بنگرید که چگونه سایه درخت بر سر ایشان افتاد؟

ابوموسی می گوید: راهب بر بالای سر همراهان حضرت ایستاده بود و سوگندشان می داد که مبادا وی را به روم برید که جانش در خطر است؛ چون از طریق اوصاف، او را می شناسند. در این هنگام، هفت سوار رومی از راه رسیدند. راهب به استقبال آنان شتافت و گفت: چه خبر؟ چه پیش آمده است؟ گفتند: شنیده ایم در مکه پیامبری ظهور کرده است. رومیان در تعقیب او تمام راه های منتهی به شهر را جست وجو کرده اند تا اینکه خبردار شدیم به این سو آمده است. بحیرا گفت: آنان که در دنباله شما هستند، چه می اندیشند؟ و اضافه کرد: آیا شما می توانید مانع تحقق آن چیزی شوید که خواست (حتمی) خدا به آن تعلق گرفته است؟ هم کیشانش گفتند: نه.

_ راوی می گوید: همه آن رومیان با حضرت رسول بیعت کردند».(1)

در این روایت به نکته های زیر می توان اشاره کرد:

1. در این روایت، چهار معجزه و نشانه نبوت برای رسول خدا صلی الله علیه و آلهبیان شده است:

1- صحیح ترمذی، ج 5، باب 3، ح 550؛ المناقب، ح 3620.

الف) تواضع و سجده درختان و سنگ ها پیش پای ایشان؛

ب) مهر نبوت که بین شانه های ایشان قرار داشت؛

ج) قرار گرفتن سایه ابر بر بالای سر ایشان؛

د) سایه درخت که از بالای سر دیگران کنار رفت و بر سر ایشان قرار گرفت.

2. متن روایت نشان می دهد قریش به نشانه اول و دوم آگاهی نداشتند و از دیدشان پوشیده مانده بود. به معجزه سوم و چهارم نیز توجه نداشتند یا دیدن این گونه موارد از جانب پیامبر برایشان عادی بود.

دلیل ناآگاهی آنان از رسالت حضرت این است که وقتی بحیرا اعلام کرد او رسول خداست، آنها با شگفتی پرسیدند: این را از کجا دانستی؟ این مطلب نشان می دهد که بحیرا شخصیت علمی و معنوی فوق العاده و مقام والایی در درگاه خدا داشته که توانسته است به چنین رازی پی ببرد.

همراهان حضرت، نسبت به دو معجزه دیگر نیز بی توجه بودند و شاید سر زدن این معجزه ها از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برایشان عادی بوده است و پیش از این نیز شبیه آن را دیده بودند. این سخن راهب که: «بنگرید سایه درخت بر سر ایشان قرار گرفت»، نشانه بی توجهی قریشیان به این مطلب است.

3. در این روایت و روایت های مشابه، به زمان دقیق ماجرا و سن حضرت محمد صلی الله علیه و آله اشاره نشده است، ولی شواهد نشان می دهد که این واقعه مربوط به آغاز جوانی حضرت بوده است.

ص: 15

4. همان گونه که از داستان برمی آید، نخست، راهب مسیحی دو نشانه از نشانه های نبوت را که به خاک افتادن موجودات و مهر نبوت بود، دید. سپس به پیامبر ایمان آورد و عقیده خود را درباره آن حضرت ابراز کرد و با صدای بلند گفت: او فرستاده پروردگار به سوی جهانیان است.

نصب حجرالاسود

نصب حجرالاسود

بنابر روایت ابن سعد در طبقات، قریش تصمیم گرفتند کعبه را ویران کنند و از نو بسازند. پس از تخریب، کعبه را به تعداد قبایل تقسیم و سهم هر قبیله ای را با قرعه معین کردند. دیوار خانه کعبه را تا محل نصب حجرالاسود بالا آوردند، ولی بر سر اینکه کدام قبیله حجرالاسود را در جای خود بنهد، با یکدیگر اختلاف پیدا کردند.

در سیره ابن هشام(1) نیز آمده قبیله بنی عبدالدار ظرفی پر از خون آوردند و به رسم عرب دست های خود را به نشانه پیمان خون (سرآمدترین پیمان عرب جاهلی) در آن ظرف کردند و پیمان بستند تا آخرین نفس و آخرین نفر از کیان تبار خود دفاع کنند. سرانجام با مشورت به این نتیجه رسیدند که اولین کسی که از در مسجدالحرام وارد شود، بین آنان داوری کند و سخنش حجت باشد.

در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از در وارد شد. همگان گفتند او امین است و ما داوری اش را می پذیریم. سپس ماجرا را به عرض آن حضرت

1- سیره ابن هشام، ج 2، ص 209.

رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله عبایش (یا پارچه سفیدی) را پهن کرد و حجرالاسود را درون آن گذاشت و فرمود: نماینده های چهار قبیله چهار گوشه آن را بگیرند و بلند کنند. سپس حضرت با دست خویش حجرالاسود را در جایش نصب کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با این کار نه تنها از جنگی خانمان سوز جلوگیری کرد، بلکه زمینه الفت را میان قبایل فراهم آورد.(1)

از این داستان، سه نکته ارزشمند برداشت می شود:

1. نخست آنکه قریش تصمیم می گیرند اولین کسی که وارد می شود، حکم میان آنان باشد. اولین کسی هم که پس از این تصمیم وارد می شود، وجود مقدس محمد امین است. این ماجرا نمی تواند یک امر تصادفی باشد، بلکه به روشنی، دست غیب الهی در پشت این ماجرا دیده می شود.

2. نکته دیگر ابتکار حضرت برای حل مشکل است، در حالی که این کار به فکر هیچ کس نرسیده بود. به گفته ابن هشام، قریش پنج روز تمام به گفت وگو و مشورت پرداختند، ولی راه حلی نیافتند.

3. آخرین و مهم ترین نکته این است که هر جا موضوع حفظ حرمت و حقوق انسان ها و ایجاد الفت و همدلی آنها مطرح بود و هر جا زمینه دفاع از اصول انسانی فراهم می شد، پیامبر رحمت در آنجا حضور داشت. ماجرای نصب حجرالاسود که می توانست به یک نزاع میان قبیله های عرب جاهلی

1- طبقات الکبری، ج1، ص146؛ سیره حلبی، ج1، ص144؛ تاریخ طبری، ج2، ص289؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 45.

بیانجامد، با تدبیر برخاسته از کمک الهی و اصول انسانی پیامبر اسلام، زمینه ساز الفت و همدلی شد و به راستی که باید سرود:

محمد که ازل تا ابد هر چه هست

به آرایش نام او نقش بست

ضمان دار عالم سیه تا سپید

شفاعت گر روز بیم و امید

چراغی که تا او نیفروخت نور

ز چشم جهان روشنی دور بود(1)

پیمان رادمردی

پیمان رادمردی

به گفته حلبی در کتاب سیره،(2) بهترین پیمان در میان عرب های پیش از اسلام، پیمان حِلْفُ الْفُضُول بود. فضول به معنای اموال به ناحق گرفته شده است؛ چون مفاد آن پیمان، بازگرداندن اموال غارت شده به صاحبان آنها بود. همچنین آن را جمع فضل می دانند؛ چون پیشنهاددهندگان و بانیان آن، سه نفر از قریش بودند که نام هر سه فضل بود: «فَضْلِ بْنِ فُضالَه، فَضْلِ بْنِ وِداعَه وَ فَضْلِ بْنِ الْحَرَث».

خلاصه ماجرا از این قرار است که مردی از بنی زبیده، کالایی به عاص بن وائل، مرد نیرومند و بانفوذ قبیله قریش (همان که پیامبر را به خاطر نداشتن پسر، مقطوع النسل خواند و سوره مبارک کوثر در پاسخ به یاوه سرایی او نازل

1- دیوان نظامی گنجوی، شرف نامه، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص 844.
2- سیره حلبی، ج 1، ص 129.

شد) فروخت. عاص بهای آن را نداد. مرد زبیدی از برخی قبایل برای گرفتن حق خود کمک خواست، ولی آنها نه تنها به او کمک نکردند، بلکه او را از پی گیری موضوع برحذر داشتند. صاحب مال که چنین دید، بر بالای کوه ابوقبیس رفت و با صدای بلند شعری خواند و از مردم کمک خواست. مضمون سخنش این بود: «برای بی کس و بی یاوری که مال ناچیزش را در دل مکه از دستش گرفته اند، از مردان مرد استمداد می کنم». در پی این حادثه، قبیله های هاشم، مُطَلِّب، زُهْره، تمیم و حارث در خانه عبدالله بن جُدْعان گرد هم آمدند. عبدالله، مردی شریف، سالخورده و بخشنده بود. حاضران در خانه عبدالله پیمان بستند که برای گرفتن حق ستم دیدگان متحد شوند و اجازه ندهند در مکه بر کسی ستم شود. محمد صلی الله علیه و آله بیست ساله بود که در پیمان حلف الفضول شرکت کرد. حضرت پس از هجرت به مدینه با افتخار از آن پیمان یاد می کرد و می فرمود:

در خانه عبدالله بن جُدْعان در پیمانی حضور یافتم که برایم از طلای سرخ (بهترین ثروت ها) ارزشمندتر است. اگر در زمان اسلام هم به آن دعوت می شدم، پاسخ مثبت می دادم.(1)

شست وشوی دل با جاری زمزم

شست وشوی دل با جاری زمزم

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اَلاَغانی به نکته بسیار مهم و جالب توجهی درباره پیمان حلف الفضول اشاره می کند و می نویسد:

1- نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، صص 128 و 129؛ شیخ محمد قوام الدین وشنوی، حیاه النبی و سیرته، ج 1، صص 63 _ 66 و دیگر سیره ها و تاریخ ها.

مقداری از آب زمزم آوردند و داخل ظرفی ریختند. سپس آن را کنار خانه کعبه بردند و رکن های آن را با آب زمزم شست وشو دادند و دوباره آوردند و به عنوان تبرک نوشیدند.(1)

پیمان خون (که ظرفی پر از خون می آوردند و دست های خود را به نشانه بستن پیمان در آن می فشردند) از پیمان های رایج در میان اعراب بود، ولی در پیمان حلف الفضول از آب، آن هم آب زمزم به عنوان نماد پیمان استفاده کردند.

آب نشانه پاکی و صفا و سرچشمه حیات است. آب زمزم، آبی مقدس است. پیمانی که بر اساس پاکی و اصول انسانی بسته می شود، پیمانی است که ریشه در فطرت زلال انسان دارد و برای دفاع از حرّیت و کرامت انسان بر پا می شود و کاری مقدس است. پس نماد آن نیز باید از سنخ همان ارزش های موجود در پیمان باشد. گویا هم پیمانان می خواستند بگویند: به این دلیل آب را که رمز صفا و وفا و پاکی و بقای نوع است، مظهر و نشانه پیمان برگزیدیم تا آبی برای تشنگان عدالت و جان مایه ای برای جویندگان نور فطرت باشد. همان نوری که سال هاست زیر خاک نژادپرستی های کور مدفون شده است.

میوه های شیرین «حلف الفضول»

میوه های شیرین «حلف الفضول»

سه مورد از عمل به این پیمان در تاریخ ثبت شده است. نخستین مورد همان بازپس گیری اموال زبیدی از عاص بن وائل بود.

ص: 20

1- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، شرح حال نبیه بن الحجاج، انتشارت دار مکتبه الحیاه، بیروت، ج 16، ص 127.

مورد دوم درباره مردی از قبیله غُثعَم بود. وی به همراه دخترش که بسیار زیبا بود، به قصد حج یا عمره وارد مکه شد. یکی از شاعران و سران قریش به نام نبیه بن الحجاج(1) بر آن دختر دست درازی کرد و او را به خانه خویش برد.

آن مرد برای رهایی دختر خود از چنگال نبیه در پی چاره بود که به وی گفته شد از پیمان حلف الفضول کمک بگیرد. غثعمی در کنار خانه کعبه ایستاد و فریاد برآورد: رادمردان حلف الفضول کجایند (تا من درمانده را یاری کنند)؟ در این هنگام، برای یاری او شمشیرهای آخته و برهنه از هر سو بیرون آمد. جوان مردان، شمشیر به دست بر در خانه نبیه گرد آمدند و به او گفتند: یا دختر را برگردان یا آماده مرگ باش. او از خانه بیرون آمد و بر آستانه در قرار گرفت و از آنان خواست همان یک شب را اجازه دهند تا دختر پیش او بماند. آنان گفتند به خدا سوگند چنین چیزی شدنی نیست. پس به ناچار و پیش از آنکه به دختر دست درازی کند، او را به پدرش برگرداند.(2)

استمداد امام حسین علیه السلام از حلف الفضول

استمداد امام حسین علیه السلام از حلف الفضول

در زمان حکومت معاویه، میان امام حسین علیه السلام و ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از طرف عمویش، والی مدینه بود، بر سر ملک و زمین نزاعی درگرفت.

ص: 21

1- نک: همان.
2- سیره حلبی، ج 1، ص 129.

ولید به حکم موقعیتی که داشت راه زورگویی پیش گرفت. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند که باید از در انصاف درآیی وگرنه شمشیر خود را برمی دارم و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می ایستم و قریش را به حلف الفضول دعوت می کنم».

عبدالله بن زبیر هم که حاضر بود گفت: «به خدا قسم اگر چنین کند، شمشیر خود را برگیرم و به یاری وی برخیزم تا حق خویش بستاند یا همگی جان بر سر این کار نهیم.» مِسْوَر بْنِ مَخْرَمَه زُهْری نیز همان سخن عبدالله را تکرار کرد. عبدالرحمان بن عثمان بن عبیدالله تمیمی هم شنید و همان سخن را بر زبان راند. سخنان آنان به ولید رسید و او از زورگویی خویش منصرف شد و به ناچار، حق را پذیرفت.(1)

1- نک: تاریخ ابن کثیر السیره النبویه، ج 1، ص 261؛ سیره ابن هشام، ج 1، ص 142.

فصل سوم: نشانه های رسالت

اشاره

فصل سوم: نشانه های رسالت

زیر فصل ها

سنگ بر احمد سلام می کند

شاخه نخل گواهی می دهد

نه شعر است، نه سِحر است، نه کاهنی

وز ایشان سیّد ما گشته سالار

سنگ بر احمد سلام می کند

سنگ بر احمد سلام می کند

امام علی علیه السلام می فرماید:

روزی همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ناحیه ای در اطراف مکه رفتیم. از کنار هیچ درخت و کوهی نگذشتیم مگر اینکه می گفت: السلام علیک یا رسول اللّه.(1)

این درود بسیار پررمز و راز و پرمعنی است:

1. نشانه حقانیت رسالت آن حضرت است. وقتی موجودات ایشان را با کلمه «رسول اللّه» خطاب می کنند و درود می فرستند، نه با کنیه یا نام یا القاب دیگر، دلیلی بر حقانیت رسالت ایشان است. به عبارت دیگر، این گونه سلام دادن، اعتراف نباتات و جمادات است به رسالت ایشان.

2. دوم اینکه بیانگر آگاهی و دانایی اجسام و اشیا است، همان موجوداتی که از دید ظاهربین ما، بی حرکت، بی احساس و بی شعور هستند، ولی در

1- صحیح ترمذی، ج 5، ص 553؛ المناقب، باب 6، ح 3626.

حقیقت این ما هستیم که از کاروان آگاهی جا مانده ایم و چنین می پنداریم که می دانیم.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ ٱلْأَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ إِنَّهُ کانَ حَلیماً غَفُوراً. (اسراء: 44)

آسمان های هفت گانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. او بردبار و آمرزنده است.

مولانای بلخ در مضمون این آیه شریف چنین سروده است:

ماه با احمد اشارت بین شود

نار، ابراهیم را نسرین شود

خاک، قارون را چو ماری در کشد

اُستن حنانه آید در رشد

«سنگ بر احمد سلامی می کند»

کوه یحیی را پیامی می کند

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نامحرمان ما خاموشیم

چون شما سوی جمادی می روید

محرم جان جمادان چون شوید؟

از جمادی عالم جان ها روید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

ص :24

وسوسه تأویل ها نربایدت(1)

3. مقام و شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بیان می کند. آن حضرت ادای احترام و سلام موجودات به حضرت رسول را می دید و همین امر نشانگر مقام والای ایشان است.

شاخه نخل گواهی می دهد

شاخه نخل گواهی می دهد

ابن عباس می گوید:

عربی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: از کجا بدانم تو پیغمبری؟ پیامبر فرمود: اگر این شاخه نخل را بخواهم و پایین بیاید، مسلمان می شوی؟ عرض کرد: آری. پیامبر خدا امر فرمود، آن شاخه از درخت جدا شد، پایین آمد و کنار پیامبر قرار گرفت. سپس فرمود: به جای خود برگرد! دوباره در جای اول قرار گرفت. عرب (که این معجزه را دید) مسلمان شد.(2)

نه شعر است، نه سِحر است، نه کاهنی

نه شعر است، نه سِحر است، نه کاهنی

محمد بن کعب قُرَظی می گوید: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها در مسجد الحرام نشسته بود. عتبه بن ربیعه _ که مردی بردبار بود _ به قریشیان گفت: ای گروه قریش! اجازه بدهید بروم چند کلمه ای با او سخن بگویم، شاید بپذیرد و هرچه خواهد به وی عطا کنیم تا دست از ما بردارد؟

این ماجرا مربوط به زمانی است که اسلام رونق یافته و در حال اوج گرفتن بود و حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر نیز مسلمان شده بود و

1- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 433.
2- سنن ترمذی، ج 5، ص 554، باب 6 ؛ المناقب، ح 3628.

قریش می دیدند که تعداد مسلمانان رو به فزونی است. قریشیان در پاسخ گفتند: مانعی ندارد، با او گفت وگو کن. عُتبَه آمد و کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و به نرمی گفت: پسر برادر! حقیقت آن است که تو از ما هستی و از گستردگی و شرف قبیله ات به خوبی آگاهی داری و حقیقت آن است که مشکل بزرگی برای قومت پیش آورده ای. تو با این کار، جماعت آنان را از هم پاشیده ای، بردبارهاشان را ابله (و سردرگم) کرده ای، کیش و خدایانشان را بی ارزش و پیشینیانشان را تکفیر کرده ای. گفته هایم را بشنو و آنها را با دقت ارزیابی کن. شاید از میانشان سخن قابل قبولی بیابی و بپذیری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا اباالولید! (1) بگو؛ می شنوم. عتبه گفت: پسر برادر! اگر منظور تو این است که ثروتمند شوی، مال فراوانی به تو می دهیم که داراترین ما گردی. اگر تصمیم داری سرآمد و سرور قریش گردی، تو را به این مقام برمی گزینیم و قول می دهیم پای آن بایستیم. اگر هوای ریاست و فرمانروایی در سر داری، تو را پادشاه خود می کنیم. اگر بیمار و جن زده شده ای، آماده ایم هرچه داریم برای بهبودی ات هزینه کنیم تا بهبودی حاصل کنی. رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرده بود و همچنان به سخنان او گوش می داد. وقتی گفتارش به اینجا رسید، حضرت فرمود: ای اباالولید! حرف هایت تمام شد؟ گفت: آری. فرمود: اینک سخن مرا بشنو. عتبه در حالی که دو دستش را پشت سر قرار داده و به آنها تکیه کرده بود، آماده شنیدن شد.

1- کنیه عتبه است به خاطر فرزندش ولید. هر گاه عرب ها می خواهند کسی را احترام کنند، او را با کنیه خطاب می کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات اول سوره فصّلت را خواند و فرمود:

حم (حامیم) این کتابی است که از سوی خداوند رحمان و رحیم نازل شده است؛ کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند. قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است؛ ولی بیشتر آنان (انسان ها) روی گردان شدند. ازاین رو، چیزی نمی شنوند. آنها گفتند: قلب های ما به آنچه ما را به آن دعوت می کنی، در پوشش هایی قرار گرفته و در گوش های ما سنگینی است و میان ما و تو حجابی وجود دارد. پس تو به دنبال عمل خود باش. ما هم برای خود عمل می کنیم... .

پس به آیه سجده رسید و سجده کرد. سپس به عتبه فرمود: ای اباالولید! بی تردید شنیدی آنچه شنیدی، تویی و اینها (که برایت خواندم هر تصمیمی می خواهی بگیر).

عتبه بلند شد و به سوی قریش رفت. وقتی نزدیکشان رسید، آنان گفتند: به خدا سوگند! او می آید، ولی چهره ای دارد غیر از آنکه وقت رفتن داشت. هنگامی که نشست، پرسیدند: آنجا چه خبر؟ گفت: به خدا سوگند! از او سخنی شنیدم که هرگز مانندش را نشنیده ام. به خدا سوگند! سخنانش نه شعر است، نه سحر، نه کاهنی. ای گروه قریش! فرمان من برید و پی آمدهای آن را نیز بر عهده ام نهید. از این مرد کناره گیرید و او را به حال خودش رها کنید (و مزاحمش نشوید). به خدا سوگند! در گفته هایی که از او شنیدم، رویداد مهمی را پیش بینی می کنم. اگر در این فتنه (پیش بینی شده)، عرب مغلوب گردد، او فدایی و قربانی این راه است (و از شر او در امان می شویم) و اگر

او در این پیشامد چیره گردد، قدرت او قدرت شما و عزت او عزت شماست و به هر حال همای سعادت از آن شماست.

هم مسلک های او (که سخنان او برایشان شگفت آور و ناباورانه بود)، او را متهم کردند و گفتند: با گفتارش تو را جادو کرده است. عتبه گفت: این رأی و دریافت من (از ماجرا) است. شما خود دانید (می خواهید بپذیرید یا خود را فریب دهید و نپذیرید». (1)

این داستان، تعصب کور نژادی، پندارانگاری و حقیقت گریزی بت پرستان قریش را نشان می دهد و بی نیاز از تفسیر و تحلیل است.

وز ایشان سیّد ما گشته سالار

وز ایشان سیّد ما گشته سالار

شبستری در گلشن راز چه زیبا سروده است:

یکی خط است اول تا به آخر

بر او خلق جهان گشته مسافر

در این ره، انبیا چون ساربانند

دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار

هم او اول، هم او آخر در این کار

ز احمد تا احد یک میم فرق است

جهانی اندر آن یک میم غرق است

بر او ختم آمده پایان این راه

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 313.

بر او منزل شده ادعوا الی اللّه

مقام دل گشایش جمع جمع است

جمال جان فزایش شمع جمع است

شده او پیش و دل ها جمله در پی

گرفته دست جان ها دامن وی(1)

ص: 29

1- محمود شبستری، گلشن راز، به اهتمام: صابر کرمانی، تهران، کتاب خانه، طهوری، 1361، چ 1، صص 12 و 13.

فصل چهارم: منزلت و مقام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

اشاره

فصل چهارم: منزلت و مقام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

زیر فصل ها

استوانه حنّانه

استوانه حنّانه

جابربن عبدالله انصاری گفته است:

پیامبر خدا روزهای جمعه برای خطبه بر درخت نخلی تکیه می زد و خطبه می خواند. یکی از انصار گفت: یا رسول الله! آیا منبری برایت نسازیم؟ فرمود: اختیار با شماست. آنان منبری برای حضرت ساختند و ایشان روز جمعه بر منبر نشست. درخت مانند کودک (مادر گم کرده) فریاد از نهاد برآورد. پیامبر رحمت از منبر فرود آمد و او را در آغوش کشید (و نوازشش کرد. او نیز در آغوش حضرت، آهی رضایت مندانه و آمیخته به آرامش سر داد) مانند کودکی که پس از گریه در دامن مادر قرار گیرد و پیوسته آه می کشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گریه او به خاطر این بود که در کنار او از خدا یاد می کردیم.(1)

مولانا جلال الدین بلخی، این جریان را به شعر درآورده است. ایشان عنوان «ستون حنّانه» را برمی گزیند، ولی در روایت، جابر به «درخت» اشاره دارد. گرچه درخت به چوب سبز و ستون به چوب خشک گفته می شود، ولی

1- همان، کتاب المناقب، باب صفه النبی صلی الله علیه و آله، ج 1، ص 506.

بی شک این موضوع دو بار رخ نداده است و ممکن است دو روایت بوده باشد.

مولانا می گوید:

استن حنانه از هجر رسول

ناله می زد همچو ارباب عقول[1]

گفت پیغمبر: چه خواهی؟ از ستون

گفت جانم از فراقت گشت خون

مَسنَدت من بودم، از من تاختی

بر سر منبر، تو مسند ساختی

گفت: می خواهی تو را نخلی کنند

شرقی و غربی ز تو میوه چِنند؟

یا در آن عالَم تو را سروی کند

تا تر و تازه بمانی در ابد؟

گفت آن خواهم که دایم شد بقاش

بشنو ای غافل ! ز چوبی کم مباش !

سپس مولانا اضافه می کند:

آن که او را نَبوَد از اسرار داد

کی کند تصدیق او ناله جماد[2]

فرمان او فرمان خداست

فرمان او فرمان خداست

1- صاحبان عقل؛ انسان.
2- مثنوی معنوی، با اهتمام و تصحیح: رینولدالین نیکلسون، تهران، انتشارات امیرکبیر، دفتر اول، ص 104.

ابوهریره از پیامبر گرامی اسلام نقل می کند که فرمود:

کسی که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و کسی که نافرمانی من کند، نافرمانی خدا کرده است.(1)

محبوب ترین انسان

محبوب ترین انسان

انس بن مالک از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

هنگامی شخص ایمان دارد که من از پدر، فرزند و تمام مردم روی زمین در نزدش عزیزتر و محبوب تر باشم.(2)

طراز سخن سکه نام تو است

بقای ابد جرعه جام تو است

کسی کو ز جام تو یک جرعه خورد

همه ساله ایمن شد از داغ و درد(3)

ندیدم همانند یاران او

ندیدم همانند یاران او

عروه بن مسعود (نماینده مکّیان در صلح حدیبیه) پس از دیدن و ارزیابی دقیق یاران پیامبر، رابطه آنها را با حضرت، این گونه به قریشیان گزارش داد:

به خدا سوگند، آب دهان او را به عنوان تبرک بر بدن خود می مالند. پا در رکاب، آماده دستور (و گوش به فرمان اند). برای به دست آوردن باقی مانده آب وضویش تا حد جانبازی پیش می روند. هنگامی که سخن می گوید (به احترامش)، صدای خود را نرم می کنند. به وی نگاه مستقیم و تند نمی کنند؛ ازآن رو که گرامی و بزرگش می دارند. خویشان من ! درباریان ایران، روم و

1- سنن ابن ماجه، مقدمه کتاب، باب 1، ج 1، ص 4، ح 3.
2- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الایمان، باب حب الرسول من الایمان، ص 7.
3- دیوان نظامی گنجوی، اقبال نامه، ص 1168.

حبشه را دیده ام، ولی آنان در تعظیم پادشاهان خودشان، هرگز به پای یاران محمد صلی الله علیه و آله در تکریم و بزرگداشت وی نمی رسند. (1)

منتظران شهادت

منتظران شهادت

جابربن عبدالله انصاری نقل کرده است:

مردی در روز احد به پیامبر اسلام گفت: اگر اکنون کشته شوم کجا خواهم بود؟ پیامبر فرمود: در بهشت. (آن مرد در حال خوردن خرما بود و مقداری خرما نیز در دست داشت.) خرماها را روی زمین ریخت و خود را بر دل دشمن زد و پیکار کرد تا شهید شد. (2)

درس هایی که از کار این شهید همواره جاوید فرا می گیریم، چنین است:

1. ایمان راسخ یاران پیامبر گرامی اسلام و اعتماد کامل به دین و گفتار حضرت؛ به گونه ای که مرد، وقتی جایگاه واقعی خود را پس از مرگ از زبان ایشان شنید، حتی به اندازه خوردن چند خرما درنگ نکرد.

2. جان فشانی و از خود گذشتگی یاران ایشان و بریدگی از دنیا؛ تنها نگرانی او این است که مبادا کارهایش در حد یک انسان بهشتی نباشد. پس با رفع این نگرانی از سوی پیامبر، دیگر ماندن در دنیا برایش معنی ندارد.

3. استفاده از نردبان شهادت برای رسیدن به سعادت؛ اگر قرار است پس از اعمال طاقت فرسا و راه های پرپیچ و خم، سرانجام انسان همای سعادت را در آغوش گیرد، چه بهتر که راه مستقیم را برای این مقصد انتخاب کند و آن شهادت است. این صحابی باوفا، از بهترین راه برای سعادتمند کردن خود

1- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الشروط، باب الشروط، فی الجهاد و المصالحه، ص 379.

2- همان، ج 2، کتاب المغازی، باب غزوات احد، ص 579.

استفاده کرد که نمونه های کامل تر آن در صحنه کربلا تکرار شد و نام کربلایی شان برای همیشه در تاریخ جاودانه ماند.

تبرک جستن به پیامبر

اشاره

تبرک جستن به پیامبر

زیر فصل ها

نمونه های تبرک

نمونه های تبرک

اشاره

نمونه های تبرک

زیر فصل ها

1. آب وضو

2. آب

3. لمس

4. موی سر

1. آب وضو

1. آب وضو

عبدالله سوایی چنین روایت کرده است:

نیم روزی (خارج از مدینه و در سفر) ظرف آبی را برای گرفتن وضو به داخل خیمه حضرت بردم. بلال، مردم را به نماز دعوت کرد. پس از آن

داخل خیمه شد و آب وضوی پیامبر خدا را از خیمه بیرون آورد. اصحاب با شتاب به آب وضو روآوردند و به عنوان تبرک از آن استفاده کردند.(1)

2. آب

انس بن مالک می گوید:

وقتی پیامبر خدا، نماز صبح را می خواند، خدمت گزاران اهل مدینه، ظرف های آب را می آوردند و حضرت دست مبارک را در آنها فرو می برد. (این کار در هر صبح تکرار می شد.) گاه پیش می آمد که آب و هوا سرد بود، ولی باز هم دست ها را در آب سرد فرو می برد.(2)

3. لمس

خوش بوتر از مشک بود

ابوجُحَیفه (وهب بن عبدالله) چنین روایت می کند:

در یکی از سفرها، در وسط روز (و گرما)، همراه پیامبر بودم. پس از وضو و نماز، اصحاب نزد حضرت می رفتند و برای تبرک، دست های مبارک ایشان

1- همان، ج 1، ص 503، کتاب المناقب، باب صفه النبی صلی الله علیه و آله.
2- صحیح مسلم، ج 7، ص 79، به شرح نووی کتاب الفضایل، باب قرب النبی من الناس و تبرّکهم به.

را به صورت خود می کشیدند. من هم دست های آن بزرگوار را بر صورتم گذاشتم؛ در حالی که خنک تر از برف و خوش بوتر از مشک بود.(1)

4. موی سر

4. موی سر

انس بن مالک می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حال تراشیدن سر مبارکشان دیدم. در حالی که یارانش گرداگرد او منتظر و آماده ایستاده بودند تا مویی از سر حضرت بر زمین افتد و آن را به عنوان تبرک بربایند.(2)

توسل به پیامبر

اشاره

توسل به پیامبر

زیر فصل ها

نمونه های توسل

چگونه بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درود بفرستیم؟

شفاعت

نمونه های توسل

اشاره

نمونه های توسل

زیر فصل ها

1. دعا کن تا بینا شوم

2. درخواست باران و اجابت دعا

1. دعا کن تا بینا شوم

عثمان بن حُنیف چنین روایت کرده است:

مردی نابینا خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: برایم دعا کن تا خدا بینایم کند. پیامبر فرمود: بخواهی برای سلامتی ات دعا می کنم، ولی شکیبایی پیشه کن که برایت بهتر است. مرد ادامه داد: دعا کن! شفا پیدا کنم. حضرت فرمود وضویی نیکو بسازد و درخواست خود را با این دعا مطرح کند: اللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ وَ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ مُحمّدٍ نَبِیّ الرَّحْمَهِ؛ بارالها! به تو رو می آورم و از تو درخواست می کنم به حق محمد پیامبر رحمتت...

اِنّی تَوجَّهتُ بِکَ اِلی رَبّی فی حاجَتی هذِهِ لِتَقْضیَ لی؛ همانا تو را در مورد برآورده شدن حاجتم پیش خدا واسطه کردم تا آن را برآورده کنی... .

اَللّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِیَّ؛ بارالها! شفاعت پیامبر را درباره من بپذیر.(3)

ص: 35

1- صحیح بخاری، ج 1، ص 502، کتاب المناقب، باب صفه النبی صلی الله علیه و آله.
2- صحیح مسلم، ج 7، ص 79، کتاب الفضایل باب قرب النبی صلی الله علیه و آله.
3- صحیح ترمذی، ج 5، ص 531، کتاب الدعوات، باب 119، ح 3578.

2. درخواست باران و اجابت دعا

انس بن مالک گفته است:

در عصر پیامبر خدا، مردم دچار خشک سالی شدیدی شدند. در یکی از نمازهای جمعه، در حالی که آن حضرت مشغول خطبه بود، عربی برخاست و گفت: یا رسول الله! مال و عیالمان از دست رفت. از خدا بخواه سیرابمان کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان لحظه دست به دعا برداشت. راوی گوید: حتی یک پاره ابر هم در آسمان نبود، ولی در دم، تکه های ابر همچون قله های کوه در آسمان پیدا شد. هنوز از منبر فرو نیامده بود که آب باران بر محاسن مبارکش جاری شد. تا آدینه دیگر باران پیوسته می بارید. در خطبه جمعه بعد، آن عرب از جا برخاست و گفت: یا رسول الله! سر پناهمان ویران و اموالمان غرق شد، از خدا بخواه (باران متوقف شود). دوباره دستان مبارک به دعا برداشت و فرمود: اللّهم حَوالینا و لاعلینا؛ پروردگارا! بر اطراف ما و نه بر خود ما (درخواست فرمود بر کرانه ها و خارج مدینه ببارد نه بر شهر و خانه های آن) و با دست مبارک به گوشه ای از آسمان اشاره فرمود. ابرها از آسمان مدینه کنار رفتند، به گونه ای که روی مدینه از ابر خالی شد و چنان بر حاشیه و حومه مدینه باران فرو ریخت که زبانزد تمام وارد شوندگان بر شهر بود.(1)

نکته هایی که از روایت به دست می آید، چنین است:

1. با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود از خشک سالی باخبر بود، ولی در تقاضای مردم و دعای ایشان و اجابت آن از سوی خدای متعال، خواص و حکمت هایی نهفته بود.

ص: 36

1- صحیح بخاری، ج 1، ص 140، کتاب الصلاه، ابواب الأستسقا، باب من تمطر فی المطر.

مردم باید به اوج نیازمندی برسند تا جایی که چاره ای جز به زبان آوردن آن نبینند که در ابراز و اظهار نیاز، آموزه هایی ژرف گنجانده شده است. آنان نباید دچار این توهم شوند که با بودن پیامبر خدا، هیچ مشکل و گرفتاری معیشتی و طبیعی نخواهند داشت و بدانند که رسیدن به کمال از همان مسیر طبیعی و همراه با گرفتاری می گذرد؛ یعنی جامعه اسلامی تافته جدا بافته ای نیست، حتی اگر پیامبر در میان آنان باشد. آنان باید با دعای حضرت دلگرم شوند و در برابر بلاها احساس امنیت داشته باشند و سرانجام طعم معجزه بودن دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیشتر احساس کنند.

2. مردم سخنشان را بی پرده، بی واهمه، مستقیم و به دور از تشریفات با فرستاده خدا در میان می گذاشتند و آنچه می گفتند، خواسته قلبی و صادقانه آنان بود.

3. به دعای ایشان باور داشتند و هیچ تردید و تشویشی در اجابت آن از سوی خدای متعال نداشتند؛ چون نمونه های فراوانی دیده بودند و برایشان امری عادی بود.

چگونه بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درود بفرستیم؟

چگونه بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درود بفرستیم؟

کعب بن عُجره روایت کرده است که شخصی به پیامبر گفت: ای رسول خدا ! درود بر شما چگونه است؟ فرمود:

أللّهمَّ صَلِّ عَلی مُحمَّدٍ و آلِ مُحمدٍ کَما صَلَّیتَ عَلی إبراهِیمَ إنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ. اَللّهُمَ بارِکْ عَلی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحمّدٍ کَما بَارَکْتَ عَلی إبراهِیمَ إنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ؛

بارالها !

بر محمد و آلش درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود

فرستادی؛ حقیقت آن است که تو ستوده با مجد هستی. بارالها! مبارک گردان بر محمد و خاندانش همان گونه که بر ابراهیم مبارک کردی؛ حقیقت آن است که تو ستوده با مجد هستی.(1)

شفاعت

شفاعت

نماند به عصیان کسی در گرو

انس بن مالک گفته است:

پیامبر فرمود: روز قیامت، گروهی از مؤمنان (گنه کار) گرد می آیند و درخواست شفاعت دارند. نخست نزد حضرت آدم علیه السلام می روند و درخواست شفاعت می کنند. او عذرخواهی می کند و آنها را نزد نوح علیه السلام می فرستد. باز درخواست خود را از نوح پیامبر تکرار می کنند. وی نیز عذر می خواهد و آنها را به ابراهیم علیه السلام حواله می دهد و او به موسی علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام به حضرت عیسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام آنان را نزد پیامبر آخرالزمان روانه می کند. من نزد پروردگار خود می آیم و از وی اذن می گیرم و سر به سجده طولانی می نهم. در این هنگام دستور می رسد که سر بردار و آنچه خواهی بخواه و آنچه خواهی بگو و هر مقدار خواهی شفاعت کن. سر از سجده برمی دارم و حمد خدا می کنم و شفاعت می کنم. عده ای به شفاعت من وارد بهشت می شوند. برای بار دوم شفاعت می کنم و گروه دیگر وارد بهشت می شوند. برای بار سوم و چهارم شفاعت می کنم کسی از مردم باقی نمی ماند مگر کسانی که بر اساس فرموده قرآن، دوزخی و مخلّد (جاودانه) در آتش هستند.(2)

و چه مناسب سروده است:

1- همان، ج 2، ص 708، کتاب التفسیر، سوره احزاب، ذیل آیه شریفه ان اللّه و ملائکته... .
2- همان، ج 2، ص 642 کتاب التفسیر، تفسیر سوره بقره، ذیل آیه شریفه و علّم آدم... .

نماند به عصیان کسی در گرو

که دارد چنین سیّدی پیش رو

چه نعت پسندیده گویم تو را؟

علیک الصلاه ای نبیّ الوری

درود ملک بر روان تو باد

بر اصحاب و بر پیروان تو باد

بلند آسمان پیش قدرت خجل

تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

تو اصل وجود آمدی از نخست

دگر هرچه موجود شد، فرع توست

ندانم کدامین سخن گویمت

که والاتری ز آنچه من گویمت

تو را عزّ لولاک تمکین بس است

ثنای توطه و یاسین بس است

چه وصفت کند سعدی ناتمام

علیک الصلاه ای نبی السلام(1)

ص: 39

1- کلیات سعدی، بوستان سعدی، با تصحیح از روی نسخه محمدعلی فروغی و مقدمه عباس اقبال، تهران، انتشارات نشر محمد، ص 6 .

فصل پنجم: اخلاق فردی

اشاره

فصل پنجم: اخلاق فردی

زیر فصل ها

بر بوریا می خوابید

بسترش از چرم و لیف خرما بود

سیر نخورد و گرسنه رفت

آرزوی هم نشینی با بی نوایان

فقر از دیدگاه عارف میبدی

بر بوریا می خوابید

بر بوریا می خوابید

عبداللّه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خوابیده بود. وقتی بیدار شد، (چوب) بوریا در بدن مبارکشان اثر گذاشته بود. گفتیم: ای رسول خدا! اگر اجازه دهید بستری برایتان فراهم کنیم. فرمود: مرا با دنیا چه کار؟ زندگی من در دنیا همانند سواره ای است که ساعاتی را زیر سایه درختی می آساید و سپس سایه و درخت را رها می کند و می رود.(1)

اگر کسی با این دید به دنیا بنگرد، به کسی ستم روا نمی دارد، در وظایف الهی و مردمی کوتاهی نمی کند و ثروت نمی اندوزد. همچنین به تشریفات روی نمی آورد. پرخوری و پرخوابی و تن پروری نمی کند. سرانجام اینکه دنیا را سایه ای می داند که زمان کوتاهی مهمان آن است و بس.

بسترش از چرم و لیف خرما بود

بسترش از چرم و لیف خرما بود

عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «ظاهر و رویه بستر رسول خدا

ص: 40

1- سنن ترمذی، ج 2، ص 60.

صلی الله علیه و آله از چرم و داخل آن از لیف (رشته های) درخت خرما بود».(1)

سیر نخورد و گرسنه رفت

سیر نخورد و گرسنه رفت

ابوهریره می گوید: «(پیامبر) و خاندانش تا وقتی از دنیا رفت سه روز پشت سر هم غذایی سیر نخوردند».(2)

امام العارفین، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد روایت ابوهریره؛ یعنی گرسنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوری گزیدن او از دنیا در نهج البلاغه می فرماید:

پس به پیامبر پاکیزه و پاک خود اقتدا کن که در _ رفتار _ او خصلتی است، آن را که زدودن اندوه خواهد و مایه شکیبایی است برای کسی که شکیبایی طلبد. دوست داشته ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبر را سرمشق خود کند و به دنبال او رود. [پیامبر] از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کُند و بدان ننگریست چندان که گوشه چشمی بدان افکند. تهی گاه او از همه مردم دنیا لاغرتر بود و شکم او از همه خالی تر. دنیا را بدو نشان دادند، آن را نپذیرفت.(3)

سعدی، حکیم شیرین سخن در فضیلت گرسنگی چنین می گوید:

عابدی را حکایت کنند که شبی ده من طعام بخوردی و تا سحر ختمی در نماز بکردی. صاحب دلی شنید و گفت اگر نیم نانی بخوری و بخفتی، بسیار

1- صحیح بخاری، ج 8 ، کتاب الرقاق، باب 788، کیف کان عیش النبی صلی الله علیه و آلهو صحابه، بیروت، دارالقلم، ح 1321، ص 468.
2- همان، ج 2، کتاب الاطعمه، باب قول الله کلوا من طیبات، ص 809 .
3- نهج البلاغه، شهیدی، خطبه 160، ص 162.

از این فاضل تر بودی.

اندرون از طعام خالی دار

تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی، به علت آن

که پری از طعام تا بینی.(1)

آرزوی هم نشینی با بی نوایان

آرزوی هم نشینی با بی نوایان

انس بن مالک می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بارالها! زندگی ام را قرین بی نوایی و مسکنت کن! و مرگم را در حال بی نوایی قرار ده و در روز واپسین با بی نوایان محشورم فرما! عایشه عرض کرد: ای فرستاده خدا! چرا (چنین درخواستی می کنی؟ چه سود از بی نوایی؟) حضرت در پاسخ فرمود: حقیقت آن است که فقیران (مؤمنان) چهل سال زودتر از اغنیای (آنها) وارد بهشت می شوند.(2)

روشن است که مراد از فقر موردنظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این روایت، فقر اختیاری، فقر سلوکی و فقری است که نیازمند را بالا می برد و به خدا نزدیک می کند که اگر سالک به آن دست نیابد، در رسیدن به شناخت ذات حق، دچار مشکل می شود. حتی رکن اساسی در مسیر رسیدن به خدا را از دست می دهد، نه اینکه مراد، فقر اجباری، «کفری»(3) و «شیطانی»(4) باشد که جز

1- کلیات سعدی، گلستان، با تصحیح از روی نسخه محمدعلی فروغی و مقدمه عباس اقبال، تهران، نشر محمد، ص 66 .
2- سنن ترمذی، الزهد، ج 4، باب 37، ص 499، ح 2352.

3- بحارالانوار، ج 69، ص 30، باب 94، اشاره به حدیث مشهور نبوی است که فرمود: «کادَ الْفَقْر اَنْ یَکونَ کُفْرا... ؛ یعنی سرانجام فقر، کفر است»؛ بحارالانوار، ج 96، باب 94، کتاب الایمان و الکفر، ص 29.
4- در قرآن مجید آمده است: «الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقرَ؛ یعنی شیطان به شما وعده فقر می دهد.» بقره: 267.

نکبت و ناتوانی و سرافکندگی، ره آورد دیگری ندارد.

به عبارت رساتر، فقر بر دو گونه است: مثبت و منفی. فقر منفی آن است که محرومیت از کمترین امکانات معیشتی، سبب ناشکری، ناسپاسی، ناتوانی و در نهایت سقوط فرد می شود و همه ارزش ها و فضیلت های انسانی و کرامت های او را بر باد می دهد، ولی فقر مثبت آن است که حتی کمترین امکانات هم مانع حرکت و پرواز سالک به سوی خدا نمی شود. فقر مثبت همگانی نیست. استثنا و ویژه است. فردی است، نه اجتماعی. مقصود از بی نوایان در این روایت، بی نوایان ویژه ای هستند. همان گونه که مفسران با استفاده از روایت ها، ذیل آیه هشت سوره حشر گفته اند، مراد از بی نوایان در اینجا فقیران مهاجر و اصحاب صُفَّه هستند که خانه و کاشانه و مال و ثروت خود را در مکه برجای گذاشته بودند و در محلی به نام صفّه، نزدیک مسجد پیغمبر در مدینه، مستمندانه زندگی می کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه سرشاری به آنان داشت. این واقعیت را باید پذیرفت که ثروت دنیا سبب وابستگی و پای بندی می شود. مانند رشته ای است که هرچه بیشتر شود، گرفتاری انسان افزون تر خواهد شد. حتی اگر این ثروت از راه حلال جمع شود، مایه اشتغال ذهنی و صرف عمر در راه حساب و کتاب آن می شود و در آخرت نیز حساب رسی آن گرفتاری های دیگری دارد: «فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب». (1)

1- بحارالانوار، ج 42، ص 276؛ تاریخ امیرالمؤمنین علی علیه السلام، باب 127، کیفیه شهادته و وصیته، این حدیث به وصیت نامه امام علی به دخترشان ام کلثوم در شب 19 ماه مبارک رمضان اشاره دارد که حضرت فرمود: «یا بُنَیَّه اِنَّ الدُّنیا فی حَلالِها حِسابٌ و فی حَرامِها عِقابٌ؛ ای دختر عزیزم! حقیقت آن است که در کارها و اموال حلال دنیا حساب رسی و در حرام آنها کیفر و مجازات است».

پس این سخن حضرت که فقیران چهل سال زودتر از ثروتمندان به بهشت می روند، برای این است که رسیدگی به حساب آنان در جهان دیگر آسان تر است و خیلی زود به حسابشان رسیدگی می شود. مقصود از ثروتمندان نیز که چهل سال دیرتر وارد بهشت می شوند، ثروتمندان مؤمن هستند وگرنه ثروتمند کافر هرگز وارد بهشت نمی شود.

فقر از دیدگاه عارف میبدی

فقر از دیدگاه عارف میبدی

میبدی در تفسیر کشف الاسرار می گوید:

مصطفی صلی الله علیه و آله گوید: ما مهتر کلیّت عالمیم و بهتر ذرّیت آدم، و ما را بدین فخر نه. شربت های کرم بر دست ما نهاده اند و هدیه های شریف به حجره ما فرستادند و لباس های نفیس در ما پوشانیدند و طراز اعزاز بر آستین ما کشیدند، و ما را بدان همه هیچ فخر نه. مهترا! پس اختیار تو چیست و افتخار تو به چیست؟ گفت اختیار ما آن است و افتخار ما به آن است که در روزی ساعتی خلوتی جوییم و با این فقرای مهاجران چون بلال و صهیب و سلمان و عمّار ساعتی حدیث او گوییم.

ص: 44

بردن ز کرامتش نثار است مرا

وز فقر، لباس اختیار است مرا

دینار و درم، خود چه به کار است مرا

با حق همه کار چون نگار است مرا

بدان که فقر دو قسم است: یکی آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن استعاذه کرده و گفته است: «اعوذ بک من الفقر» و دیگر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: «الفقر فخری»، آن یکی نزدیک به کفر و این یکی نزدیک به حق، اما آن فقر که به کفر نزدیک است، فقر دل است که علم و حکمت و اخلاص و صبر و رضا و تسلیم و توکل از دل ببرد، تا دل از این ولایت ها درویش گردد و چون زمین خراب شود و دل چون خراب شد، منزل شیاطین گردد... .نشان این فقر آن بُوَد که هر چه بیند، همه کژ بیند، سمع نامجاز شنود؛ زبان، همه دروغ و غیبت گوید؛ قدم، همه به کوی ناشایست نهد. این آن فقر است که رسول خدا صلی الله علیه و آلهگفت: «کاد الفقر ان یکون کفراً، اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الکفر.» اما آن فقر که گفت: «الفقر فخری»، آن است که مرد از دنیا برهنه گردد و در این برهنگی به دین نزدیک گردد... ، همچنان که تیغ مجرد شود از نیام خویش و تیغ مادام که در نیام باشد، هنرش آشکار نگردد و فعل از او پیدا نیاید... .(1)

ص :45

1- میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج 10، ص 58، ذیل آیه 8 ، سوره حشر.

فصل ششم: اخلاق اجتماعی

اشاره

فصل ششم: اخلاق اجتماعی

زیر فصل ها

ایستادگی در برابر تندروی

احترام به حقوق اهل کتاب

شوق دیدار مسجد

شوق دیدار مسجد

کعب بن مالک می گوید: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر برمی گشت، نخست وارد مسجد می شد و نماز می خواند».(1)

از روایت کعب، کمال عشق و علاقه و اُنس حضرت به نماز و مسجد معلوم می شود. رفتن پیامبر خدا به مسجد و نماز خواندن در آنجا هنگام بازگشت از سفر همانند مسافری است که در بازگشت به وطن ابتدا به سراغ عزیزترین کس خود می رود. این کار حضرت نشان دهنده آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر، برای مسجد دل تنگ می شد. ازاین رو، ابتدا به دیدار مسجد می رفت. این یک جنبه از موضوع است.

وجه دیگر، آن است که مسجد، محل نماز و عبادت پیامبر خدا و مکان راز و نیاز او با خدایش بود. پا در مسجد می گذاشت و در محراب آن بر خاک سجده می کرد. طنین آوای خوش نماز و قرآن آن عصاره خلقت در فضای مسجد می پیچید. دم قدّوسی و بوی عطر آن وجود نازنین، در و دیوار و سقف و ستون و کف مسجد را پر می کرد. وقتی وارد مسجد می شد، تمام مسجد به جوش و خروش می آمد و از اینکه باز هم موفق به زیارت خلیفه و

1- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الصلاه، باب الصلاه، اذا قدم من سفره، ص 63 .

نماینده خدا در زمین شده است، غرق شادمانی می شد. همان گونه که می دانیم و پیش از این هم گذشت، تمام اجزای آفرینش دارای شعور و ادراک و عشقند:

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نامحرمان ما خاموشیم

با مسافرت محبوب و معشوق، شور برخاسته از حضور حضرت محمد صلی الله علیه و آله، در وجود آنها به پریشانی خاطر، افسردگی و دل تنگی تبدیل می شد و در فراق یار سفر کرده بی تاب و ناشکیبا می شدند. رسول رحمت که غم خوار و دل سوز آدم و عالم و اشخاص و اشیا بود، نمی توانست این بی قراری توان فرسا را تحمل کند. پس در اولین فرصت به دل جویی شیفتگان و منتظران خویش؛ یعنی مساجد می رفت.

اول زهرا علیهاالسلام، بعد دیگران

اول زهرا علیهاالسلام، بعد دیگران

ممکن است عده ای بگویند در تاریخ و روایات آمده است وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسافرت برمی گشت، ابتدا به سراغ دخترش، حضرت زهرا علیهاالسلاممی رفت، در حالی که کعب می گوید ایشان دیدارش را از مسجد شروع می کرد و این دو سخن با یکدیگر تناقض دارد.

در پاسخ آنان می گوییم: هیچ گونه منافاتی میان این دو روایت نیست؛ چون روایت کعب، مربوط به دیدار حضرت با اشیاست و روایات ملاقات با حضرت زهرا علیهاالسلام به دیدار اشخاص و کسان مربوط می شود.

حاکم نیشابوری می گوید:

وقتی پیامبر خدا از جنگ یا سفر برمی گشت، به مسجد می آمد و دو رکعت نماز می خواند و سپس با فاطمه علیهاالسلام دیدار و از او دل جویی می کرد و پس از

آن سراغ همسران خویش می رفت.(1)

بدگویی نکردن از غذا

بدگویی نکردن از غذا

ابوهریره می گوید:

پیامبر خدا هرگز عیب هیچ خوراکی را بر زبان نیاورد. اگر می خواست، می خورد و اگر نمی خواست، نمی خورد.(2)

حفظ کرامت زیردستان

حفظ کرامت زیردستان

انس بن مالک می گوید:

ده سال همراه و خدمت گزار پیامبر خدا بودم. به خدا سوگند ! هرگز سخن تحقیرآمیز و رنجش آوری بر زبان نیاورد. بر انجام هیچ کاری بازخواست و سرزنشم نکرد و به من نفرمود چرا چنین کردی و چرا چنان نکردی.(3)

جلب رضایت نیازمندان

جلب رضایت نیازمندان

جابر بن عبداللّه انصاری می گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هیچ نیازمندی نه نگفت».(4)

روایات دیگری نیز به همین مضمون بیان شده است. حسّان بن ثابت مضمون حدیث یاد شده را این گونه سروده است:

ما قال لا قَطُّ الاّ فی تَشَهُّدِه

1- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفه الصحابه مناقب فاطمه علیهاالسلام، بیروت، انتشارات دارالمعرفه، ج 3، ص 155.

2- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفه النّبی صلی الله علیه و آله، ج 1، ص 503.
3- صحیح مسلم به شرح نووی، ج 7، کتاب الفضایل، باب ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله اَحْسَنَ النّاسِ خُلْقا، ص 73.
4- همان، ص 74.

لولا التَّشَهُّدَ لم تَسْمَع لَه لا، لاً(1)

هرگز «نه» بر زبان جاری نساخت مگر در هنگام تشهّد نماز و اگر «نه» گفتن در تشهد نماز واجب نبود، هرگز «لا» بر زبان جاری نمی کرد.

مهرورزی در برابر درشتی

مهرورزی در برابر درشتی

انس بن مالک می گوید:

با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رفتم در حالی که یک بُرد نجرانی (لباس رویی که شبیه عبا است) با حاشیه درشت و زبر بر دوش حضرت بود. در این میان، عربی از راه رسید و بُرد را به شدت کشید، به گونه ای که حاشیه عبا روی گردن پیامبر اثر گذاشت (و چیزی نمانده بود که گردن شریفشان زخم شود). عرب (رو به پیامبر کرد و با لحنی دور از ادب) گفت: محمد! دستور ده از ثروتی که از آنِ خدا و در اختیار توست، به من بدهند. پیامبر رحمت نگاهی از سر مهر بر وی افکند و گل خنده ای بر لب نشاند و فرمود: آنچه خواهد، به وی بدهید.(2)

وقتی می توانیم ارزش و حقیقت این کار حضرت را درک کنیم که از خود بپرسیم اگر انسان های معمولی در مقابل چنین صحنه ای قرار گیرند، چه واکنشی نشان می دهند؟ اگر فرمانروای مملکتی _ در حالی که اطرافیانش دور او حلقه زده اند _ از یکی از خدمت گزارانش چنین خطایی ببیند، با او چه خواهد کرد؟ اگر آن فرد زنده بماند، به یقین، آب خوش از گلویش پایین نخواهد رفت و شوربخت ترین رعیت خواهد بود. حتی اگر با یک شهروند

1- همان.
2- صحیح بخاری، ج 2، کتاب اللّباس، باب البرود و الحیره... ، ص 864 .

عادی این گونه خشن و بی ادبانه برخورد شود، وی برمی آشوبد و تا انتقام نگیرد، از پا نمی نشیند.

با این حال، می بینیم پیامبر خدا، شخص اول اسلام و مدینه است. هزاران عاشق، منتظر یک اشاره او هستند تا جان فدایش کنند. او همه اسباب بزرگی را داراست. از هیچ یک از امتیازهای معنوی و ظاهری دنیایی بی بهره نیست و بی شک با قدرت و اقتدار خویش می توانست با اشاره ای کوچک، چنان بلایی بر سر آن عرب بیاورد که حتی نام خود را نیز فراموش کند، ولی واکنش آن حبیب خدا در برابر جسارت و بی حرمتی آن عرب چه بود؟ تنها، لبخند و مهربانی با او. این است تفسیر و معنای آیه شریفه: «وَانَّک لَعلی خُلُقٍ عَظیم؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.»(قلم: 4) و این است اوج فروتنی انسان.

ما از این ماجرا می آموزیم:

1. کسانی که در پی نهادینه کردن ارزش های اخلاقی در جامعه هستند، باید از خود آغاز کنند و کرامت و گذشت را پیشه خود سازند. با چنین ویژگی هایی، می توان جامعه برین و مدینه فاضله ساخت؛ دل ها را جذب و انسان ها را منقلب کرد. هتک و تخریب شخصیت آسان است، ولی ترمیم و بازسازی و احیای هویت یک انسان، بسیار مشکل و هنر مردان خدا و انسان های بزرگ است. بسیاری از ناهنجاری ها از انحراف های اخلاقی و روانی و جهل ناشی می شود و تأثیر محبت و گذشت بجا و یک لبخند شیرین به موقع، از قدرت صدها شمشیر آخته و صدها مقاله و منبر و وعظ بیشتر است و می تواند انسانی را نجات دهد، همان گونه که یک لبخند پیامبر رحمت، مرده ای را زنده کرد و نجاتش داد. بر ماست که به سید رسولان اقتدا کنیم تا پیروز شویم.

ص :50

سعدی شیرین سخن می گوید:

گرت از دست برآید، دهنی شیرین کن

مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

2. در این داستان، یک دادوستد قهری و خود به خودی پیش آمد. آن عرب عبای پیامبر را کشید و مقداری مال به دست آورد و پیامبر اسلام با یک لبخند و بذل اندکی مال، دل و دین او را ربود و به اسلام جذب کرد. درخت بدبینی را از دل او کند و گل امید در دلش کاشت. بجاست ما هم از این سیره نیکو پیروی کنیم و از متاع زودگذر دنیا برای زنده کردن انسان ها استفاده کنیم و سعادت ابدی را برای خود و دیگران رقم بزنیم.

3. دیگر اینکه برخی انسان ها برخلاف ظاهری خشن، درونی بسیار باصفا و پاک دارند. برخی دیگر، به ظاهر، نرم و خوش گفتارند، ولی درونی بسیار پیچیده و هفت رنگ دارند. در زبان اظهار صداقت می کنند، ولی درونشان پرنیرنگ است. در ظاهر اظهار دین داری می کنند، ولی در درون هیچ اعتقادی ندارند. شخص مورد بحث ما از نوع اول است. از همین رو، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله با یک خنده، دل او را غبارروبی و به حق و حقیقت رهنمون کرد.

نماز و دعا، بهترین هدیه به میزبان

انس بن مالک می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار خانواده ای از انصار رفت و با آنان غذا خورد. هنگام بازگشت، فرمود در گوشه ای از اتاق، حصیری پهن کنند. سپس نماز خواند و برای اهل خانه دعا کرد.(1)

1- همان، کتاب الادب، باب الزیاره و من زار قوما... ، ص 898 .

درسی که پیامبر خدا با این کار به ما می دهد، این است که بهترین تشکر از میزبان، هدیه معنوی و دعا برای او است. این دو رکعت نماز در خانه آن انصاری برای همیشه مایه افتخار او و خانواده اش و همواره خاطره ای شیرین خواهد بود. ازاین رو، شایسته است کسانی که در میان مردم نفوذ دارند و از مقام معنوی بهره مندند، وقت خود را به گونه ای تنظیم کنند تا نماز را در خانه صاحب خانه به جا آورند تا مایه جذب افراد و خانواده ها به راه دین شوند.

اهتمام به آینده فرزندان

اهتمام به آینده فرزندان

سعد بن ابی وقاص نقل کرده است:

به بیماری بسیار سختی گرفتار شدم و روزی پیامبر گرامی از من عیادت کرد. عرض کردم: یا رسول الله ! می بینید چه حالی دارم؟ از سویی ثروت فراوانی دارم و فرزندی غیر از یک دختر ندارم. می توانم دو سوم مالم را صدقه بدهم؟ پیامبر فرمود: نه. _ آیا نصفش را صدقه بدهم؟ _ نه؛ _ یک سوم چطور؟ _ یک سوم زیاد است. اگر فرزندان تو بی نیاز باشند، بهتر از آن است که پس از تو نیازمند دیگران باشند. این خود انفاق مأجور است؛ حتی اگر به دهان همسرت لقمه ای بگذاری، باز در پیشگاه خدا پاداش خواهی داشت.(1)

این روایت به فلسفه ارث در اسلام اشاره دارد. رفع نیاز کودکان و فرزندان میّت و سر و سامان دادن به زندگی آنان، مایه عزت و سرافرازی شان در رویارویی با گرفتاری ها و چالش های زندگی آنهاست. هر پدر نسبت به آینده فرزندان و وارثان خود نگران است که مبادا پس از او کانون گرمشان بر اثر فقر از هم بپاشد و مایه سرافکندگی و بی آبرویی او شوند.

1- همان، کتاب المغازی، ج 2، باب غزوه حنین، ص 632 .

نکته دیگر اینکه برخی پدران تصور می کنند به جا گذاشتن مال برای فرزندان، کار بیهوده و بی پاداشی است. از همین رو می کوشند تا می توانند از راه صدقه دادن اموال، بر اندوخته اخروی خود بیافزایند. به همین دلیل، فرزندان خود را از حق مسلّمشان محروم می کنند، ولی این افراد باید توجه کنند که کمک به فرزندان هم اگر قربه الی اللّه باشد، بهترین انفاق و کار خیر است.

تشویق مؤمنان به زیارت اهل قبور

تشویق مؤمنان به زیارت اهل قبور

ابوهریره روایت کرده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبر مادرشان را زیارت فرمود و برایشان گریه کرد. همراهانشان نیز چنین کردند. پیامبر فرمود: از خدای خود اجازه خواستم قبر مادرم را زیارت کنم. پس اجازه داد. آن گاه فرمود: «فَزوُروالقُبُورَ فَانّها تُذَكِّرُ الْمَوتَ؛ رفتگان را زیارت کنید (بر سر قبرشان حاضر شوید)؛ زیرا یادآور مرگ است». (1)

این روایت، گویاترین پاسخ به کسانی است که زیارت درگذشتگان از اهل اسلام را شرک به خدا می دانند.

گریستن بر فراق فرزند

گریستن بر فراق فرزند

انس بن مالک روایت کرده است:

روزی با پیامبر به خانه ای رفتیم که ابراهیم از شیر همسر صاحب خانه تغذیه می کرد. حضرت، نوزاد را از دایه گرفت، بویید و بوسید و دوباره به او بازگرداند. پس از مدتی به اتفاق آن حضرت به خانه او رفتیم. ابراهیم در

1- صحیح مسلم به شرح نووی، ج 3، کتاب الجنائز، باب استیذانُ النّبی رَبَّهُ فی زیاره قبر امّه، ص 9.

آستانه مرگ بود. اشک از دیدگان مبارک ایشان سرازیر شد. عبدالرحمن بن عوف (از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه) گفت: شما هم آری؟ فرمود: ای پسر عوف! این گریه، گریه رحمت (و از سوز دل) است و برای بار دوم سرشک از چشمانشان جاری شد. سپس فرمود: همانا دل افسرده و اشک جاری است، ولی سخنی بر زبان نیاوریم مگر بدان سان که مایه خرسندی پروردگارمان شود و فرمود: «اَنا بِفِراقِکَ یا ابراهیمُ لَمَحْزوُنْ؛ ای ابراهیم! در جدایی تو غمگین هستم». (1)

انذار دیگران

انذار دیگران

ابن عباس گفته است:

هنگامی که آیه شریفه «وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ ٱلأَقْرَبینَ؛ (ای پیامبر) خویشاوندان نزدیکت را انذار کن!» (شعرا: 214) نازل شد، پیامبر خدا از کوه صفا بالا رفت و فریاد برآورد: یا صباحاه! (2) عده ای گفتند: کیست که فریادش به هشدار بلند است؟ برخی پاسخ دادند: صدای محمد است. مردم (سرآسیمه و باشتاب) اطراف او حلقه زدند. فرمود: فرزندان فلان (قبیله) و فلان (قبیله)! فرزندان عبد مناف! فرزندان عبدالمطلب! (با شما سخنی دارم) آیا اگر به شما خبر دهم لشکری (تا بن دندان مسلح) در پشت این کوه آماده حمله است، مرا تصدیق می کنید؟ پاسخ دادند: تاکنون از تو دروغ نشنیده ایم. فرمود: اعلام خطر می کنم عذاب سخت (روز رستاخیز) را پیش رو دارید. ابولهب گفت: نفرین بر تو! برای همین، ما را گرد آورده ای؟ سپس برخاست و رفت و سوره تبّت در مذمت او نازل و گرفتار نفرین خدا شد. (3)

ص: 54

1- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله اَنّابِکَ لَمَحْزُونٌ، ص 174.
2- واژه ای که هنگام غارت و تاراج که معمولاً بامدادان اتفاق می افتاد، با صدای بلند جار می زدند.لسان العرب
3- صحیح مسلم به شرح نووی، ج 1، باب قوله و انذر عشیرتک الاقربین، ص 134.

پایمردی در راه هدف

جابر روایت کرده است:

پیامبر و یارانش خندق را حفر می کردند. سه روز بود که طعم غذا را نچشیده بودند. هنگام کار به زمین سخت برخورد کردند. گفتند: ای رسول خدا! اینجا سنگ واره است (که کلنگ در آن کارگر نیست). حضرت دستور فرمود آن محل را آب بپاشند. کلنگ را در دست گرفت و گفت: بسم الله و سه بار فرود آورد. راوی می گوید: (در بار سوم) سنگ واره به تپه ای از شن بدل شد. جابر گوید: در این هنگام متوجه پیامبر شدم. دیدم (از گرسنگی) سنگ بر شکم مبارک بسته است.(1)

پاسخ به شعارهای دشمن

پاسخ به شعارهای دشمن

براءبن عازب چنین نقل می کند:

روز جنگ احد ابوسفیان رجز می خواند: اُعْلُ هُبَل، اُعْلُ هُبَل؛ هبل(2) بلند مرتبه باد! پیامبر به اصحاب فرمود، پاسخ دهید: اللّهُ اَعلی و اَجَل؛ خدا بلندمرتبه و بزرگ است. ابوسفیان دوباره خواند: لَنا العزّی و لا عُزّی لکم؛ ما عزیّ داریم و شما ندارید! پیامبر فرمود بگویید: اللّهُ مولانا و لامَوْلی لکم؛ سرپرست ما خداست و شما بی سرپرستید. ابوسفیان گفت: یومٌ بیومٍ و الحربُ سِخالٌ؛ روزی در مقابل روزی و جنگ نوبتی است.(3)

مراد ابوسفیان از «و الحَربُ سِخالٌ» آن است که روز جنگ بدر نوبت شما بود

1- مسند حنبل، ج 3، ص 300.
2- هُبل و عُزّی دو بت از قرشیان بود که بت هبل بزرگ ترین بت مشرکان مکه بوده است.
3- صحیح بخاری، ج 2، کتاب المغازی، باب غزوه احد، ص 579.

و به سود شما پایان یافت و امروز یعنی پیکار احد به سود ماست؛ چون جنگ نوبتی است. البته ابوسفیان کینه توز، همان روز را می دید و «فتح الفتوح» مکه که عزت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و شکوه سپاهیان پیروز او چشمان او و هم کیشان لجوج او را خیره خواهد کرد، در باورش نمی گنجید.

اهمیت دادن به حقوق و جایگاه زن

ابوسعید خدری گفته است:

زنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: مردان بیش از ما به حضور شما شرفیاب می شوند. یک روز را هم به ما اختصاص دهید. حضرت پذیرفت و از آن پس در روز معینی با آنان دیدار و تکالیفشان را گوشزد می کرد.[1]

اقدام درس آموز پیامبر در تعیین روزی ویژه برای دیدار با زنان، نشان دهنده اهمیت دادن اسلام به حقوق و جایگاه زن در اسلام است. از سوی دیگر، نشانه توجه پیامبر گرامی اسلام به رفع نیازمندی های فکری، فرهنگی و آموزشی آنهاست. زن، مربّی جامعه است و بخش بسیاری از سازندگی و تربیت بر دوش او است. پس برای ایفای چنین نقشی، نیازمند دانستن، تهذیب و تربیت است. از جهت سوم، زنان در انقلاب پیامبر اسلام و در پیشرفت مکتب او نقش برجسته ای داشتند و نیمی از جامعه اسلامی را تشکیل می دادند. آنان حق داشتند بی واسطه و از نزدیک با رهبر خود دیدار کنند، درددل های خود را با ایشان در میان نهند و با دیدن حضرت شادمان

1- همان، ج 1، کتاب العلم، باب هل یجعل للنساء یوم علی حدّه فی العلم، ص 20.

شوند. رسول گرامی اسلام با اقدام خود به این خواست طبیعی و بحق، پاسخ داد.

سازش ناپذیری در اجرای حدود الهی

سازش ناپذیری در اجرای حدود الهی

عایشه چنین روایت می کند:

زنی شاخص از قبیله قریش و از تیره بنی مخزوم دزدی کرد (بر اساس اسلام، باید بر وی حدّ شرعی جاری می شد). این جریان؛ افراد قبیله او را محزون و ناراحت کرد و در پی چاره جویی برآمدند تا بتوانند پیامبر را از اجرای حد منصرف کنند. آنها به این نتیجه رسیدند که برای رساندن درخواست خود به حضرت، اسامه پسر زید را که نزد ایشان محبوبیت ویژه ای داشت، واسطه کنند. اسامه با حضرت در این باره گفت وگو و درخواست خویشاوندان زن را با نظر موافق به ایشان منتقل کرد. حضرت از چنین درخواست نابجایی به خشم آمد و با رد آن در بیانی روشن گرانه فرمود: آیا درباره حدّی از حدود الله وساطت می کنی (که اجرا نشود)؟ سپس به خاطر اهمیت مطلب، در جمع مردم خطبه ای بیان کرد و فرمود: همانا پیشینیانتان را این مسئله تباه کرد که وقتی بزرگی از آنان دزدی می کرد، رهایش می کردند و حدّ سرقت را بر او جاری نمی کردند و وقتی ناتوان و گم نامی دزدی می کرد، حدّ بر او جاری می کردند. آن گاه با جمله همواره جاوید و حاکی از سازش ناپذیری در حکم خدا فرمود: به خدا سوگند! همانا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را می بُرم (و حدّ الهی را بر او جاری می کنم).(1)

چند نکته مهم از این حدیث شریف برداشت می شود:

1. پیامبر در اجرای احکام و حدود الهی، قاطع و بدون گذشت بود و با

1- همان، ج 1، کتاب الانبیاء، ص 494.

هیچ کس تعارف نداشت، حتی اگر خلاف کار پاره تن او فاطمه زهرا علیهاالسلام باشد. البته در مسائل شخصی و مربوط به حقوق شخص خودش، بسیار پرگذشت و بی همتا بود.

2. اجرای گزینشی قانون، مایه نکبت و هلاکت جامعه است. از همین رو، با حساسیت فوق العاده با آن برخورد کرد.

3. سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می دهد که هرگاه مطلب اجتماعی مهمی برای جامعه اسلامی پیش می آمد، مردم را به مسجد دعوت می کرد و آن مسئله را در خطبه برای مردم بیان می فرمود. طرح مطلبی در خطبه (رسمی ترین تریبون اسلام) نشانه اهتمام فوق العاده به آن مطلب بود.

4. از مطالعه تاریخ و روایات به دست می آید که حضرت در مقابل انحراف واکنش فوری نشان می داد و اجازه نمی داد انحراف پا بگیرد. به عبارت دیگر، با برخورد ریشه ای، کج روی را در نطفه خفه می کرد تا دیگر سر بر نیاورد. در رویارویی با چنین انحرافی که پی آمد شوم آن، بازی با حکم خدا و تبعیض در اجرای قانون و سرانجام تعطیلی آن است، چنین موضع گیری کرد.

فرصت دادن به مجرم برای توبه

فرصت دادن به مجرم برای توبه

بُرَیدَه گفته است:

زنی از قبیله اَزد که کار منافی عفت کرده بود، نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول اللّٰه ! طَهِّرنی؛ ای رسول خدا ! پاکم کن. (مرا سنگسار کن.) حضرت فرمود: برگرد و از خدا طلب بخشش کن. زن گفت: گمان دارم می خواهی اعتراف مرا مانند اعتراف ماعز بن مالک (جریان مشابه) با دیده تردید بنگری؟ حضرت (با اشاره به بارداری اش) فرمود: آن چیست؟ (بی پرده)

گفت: این جنین از حرام و عمل ناپاک به دنیا آمده است. فرمود: آیا تو (چنین کاری مرتکب شده ای)؟ گفت: آری. فرمود: (اکنون برو) تا فرزندت را متولد نکرده ای (اینجا نیا). راوی می گوید: مردی از میان انصار عهده دار پذیرایی وی شد تا فرزندش را به دنیا آورد.

(پس از وضع حمل) انصاری خبر فارغ شدن زن را به پیامبر رساند. پیامبر فرمود: اکنون (زمان) سنگسار نیست. او را رها می کنیم تا کودکش را شیر دهد. در این هنگام (که شیر کودکش را کامل کرد و هیچ راه فرار قانونی برای تبرئه آن زن باقی نَماند و چاره ای جز سنگسار نبود) او را سنگسار کرد.(1)

ممکن است گفته شود میان این داستان که شخص زناکار با زبان خود اعتراف به جرم می کند و پیامبر از پذیرش آن سر باز می زند تا مجرم را از اعتراف به زنا و اثبات جرم منصرف کند و آن جریان که حضرت از وساطت برای اجرا نکردن حد برآشفته شد، چه تفاوتی است؟ به نظر می رسد تفاوت بسیار روشن است. مورد روایت پیش، درخواست چشم پوشی از اجرای حد، پس از اثبات آن از راه قانونی بود؛ آن هم از موضع برتر قبیله گرایی اشرافی، ولی ماجرای زن، پیش از اثبات جرم از راه شرعی است. افزون بر این، مجرم خود با پای خویش به محکمه آمد و با شرمساری تمام و با اصرار، درخواست کرد تا برای پاکی دامن خود از ننگ آلودگی به گناه و رهایی از عذاب وجدان حد اجرا شود. مگر اسلام جز این می خواهد؟ هدف اسلام از اجرای حد، تربیت و تکامل انسان ها و عبرت آموزی از سرنوشت بدکاران

ص: 59

1- صحیح مسلم، ج 3، کتاب الحدود، باب من اعترف علی نفسه بالزنا، ص 120.

است. این هدف خود به خود و بدون اجرای حد در اینجا به دست آمده است. پس چه نیازی به اجرای حد وجود دارد؟ مگر هدف اسلام از تعیین و اجرای حدود، انتقام گیری و عقده گشایی است؟

نکته مهم اینکه پیامبر رحمت در این مدت کوتاه به گونه ای با مردم رفتار کرده بود که آنان حتی تحمل یک گناه را نداشتند و بی درنگ وجدانشان، آنها را به پای میز عدالت می کشاند؟ عجیب این است که در این دادگاه، وظیفه قاضی و متهم عوض شده است. حاکم درصدد است که او را تبرئه کند و او با اقامه برهان و اعتراف های پی در پی در تلاش و تکاپوی اثبات جرم خویش است.

نکته دیگر در این داستان آن است که اگر فطرت و باطن انسان پاک و دست نخورده باشد، نمی تواند گناه را برتابد و آن قدر احساس گناه آزارش می دهد که حاضر است برای رهایی از آن، همه چیز حتی هستی خود را فدا کند و از آن بگذرد و به سنگسار تن دهد.

آخرین نکته اینکه معتبرترین و جاودانه ترین قانون آن است که بر لوح جان ها و فطرت پاک انسان ها نوشته شده باشد. بدان گونه که مجرم، خود در تعقیب خویشتن باشد تا سرانجام خود را دستگیر و با دست بند تقوا، خویش را تسلیم محکمه عدالت کند و خود را سزاوار هر مجازاتی بداند. این هنر از قوانین بشری ساخته نیست؛ چون برای نفوذ به درون جان و گوهر هستی انسان راهی ندارند.

ایستادگی در برابر تندروی

ایستادگی در برابر تندروی

عِتبان بن مالک چنین گفته است:

صبح گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع ما حاضر شد. یکی از حاضران گفت:

مالک بن الدُخشُن کجاست؟ یکی از میان جمع پاسخ داد: او منافق است که خدا و رسولش را دوست ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به وی فرمود: چرا چنین گفتی (و گمان بد بردی؟) مگر او با قصد خدایی لااله الاّاللّه نمی گوید؟ آن شخص پاسخ داد: آری. فرمود: همانا هرکس به این گفتار (لااله الاّاللّه) تا دم مرگ و روز واپسین پای بند و وفادار بماند، خداوند آتش را بر او حرام می گرداند.(1)

از واکنش پیامبر خدا در برابر این تهمت و بدگمانی می آموزیم که به صرف گمان، لااله الاّاللّه گو را از دایره اسلام و دین و محبت به آنان بیرون ندانیم و نرانیم. حضرت به هنگام، در مقابل تندروی و انحراف های اصحاب می ایستاد و کج روی ها را در نطفه خفه می کرد. زیباتر آنکه در اینجا، نظر خود و حقیقت را با آمیزه ای از استدلال به فرد خطاکار منتقل می کند.

احترام به حقوق اهل کتاب

احترام به حقوق اهل کتاب

امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چند دینار به یک یهودی به نام جُریجَره بدهکار بود. روزی او راه بر حضرت بست و پول خود را طلب کرد. حضرت فرمود: ای یهودی! اکنون دستم تهی است. مرد یهودی با پررویی گفت: تا طلبم را ندهی، رهایت نمی کنم. فرمود: حال که چنین است، در کنارت می نشینم و در همان جا (وسط کوچه) نشستند. در همان مکان، نماز ظهر و عصر آن روز و مغرب و عشا و صبح فردا را خواندند. اطرافیان مرتب یهودی را (نهانی و بدون اینکه پیامبراکرم بو ببرند) تهدید می کردند. پیامبر خدا با هوشیاری متوجه تهدیدهای آنها شد. فرمود: چرا با او چنین می کنید؟ گفتند: ای

1- صحیح بخاری، ج 2، کتاب استتابه المعاندین، باب ما جاء فی المتاوّلین، ص 1025.

فرستاده خدا! (چگونه برتابیم که) یهودی شما را زندانی کرده است؟ فرمود: خدایم به من اجازه نداده است که بر شهروند غیرمسلمان ستم کنم. مرد یهودی در عصر (روز دوم) گفت: اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. آن گاه بخشی از ثروت خود را در راه خدا هدیه کرد. سپس به پیامبر عرض کرد: به خدا سوگند! تنها هدفم از این کار این بود که ویژگی هایی را که برای تو در تورات بیان شده که محمد بن عبدالله، زادگاهش مکه، هجرتش به مدینه است... و درشت خو و سنگدل نیست، دریابم و ببینم این خصلت ها (در تو هست یا نه، و چون یقین کردم که تو همانی، مسلمان شدم و)... اکنون این مال من، از آن تو است. هر تصمیمی که می خواهی درباره آن بگیر.(1)

اینک نکات آموزنده این داستان را یادآوری می کنیم:

1. حقوق و اموال مردم محترم است؛ گرچه شهروند غیرمسلمان باشند. اگر برای مدیون، پرداخت دِین ممکن نیست، دست کم در برابر صاحب مال و طلبکار با نرمی و خوش رویی برخورد کند، بلکه با اندکی تحمل سختی با او همراه شود و پاسخ سربالا به مردم ندهد تا روح خیرخواهی و رفع گرفتاری را در جامعه از میان نبرد.

2. قانون شکنی با تکیه بر قدرت ممنوع است. این دومین نکته ای است که روش نیکوی حضرت به ما می آموزد. پیامبر، نخستین شخص عالم اسلام و آنجایی که یهودی راه بر او بسته بود، مدینه، یعنی پایتخت حکومتش بود. پیامبر می توانست با کمترین توجه راه خود را بگیرد و برود و به حرف یهودی گوش ندهد، ولی فرمود که در کنارت می نشینم. همچنین در پاسخ به

1- المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 622 .

اعتراض اصحاب گفت: خدایم به من اجازه ستم نداده است. ما می دانیم قانونی در جامعه ارزش، اعتبار و احترام دارد که مجریان آن نخستین پای بندان به قانون باشند و خود را با مردم عادی در برابر قانون یکسان بدانند. به عبارت بهتر، از قانون برای تأمین منافع شخصی خود و کسانشان بهره برداری و هزینه نکنند. تمام این موارد را پیامبر خدا در این ماجرا به بهترین شکل رعایت فرمود.

بردباری حضرت در این داستان، نشان دهنده خُلق برین آن بزرگوار است؛ زیرا قرآن فرموده است: «ای پیامبر! تو دارای خلق عظیم و برجسته ای هستی».(1)

1- قلم: 4.

اشاره

فصل هفتم: پیش گویی ها

زیر فصل ها

ویژگی های خوارج و معرفی آنان به اصحاب

ابوسعید خدری چنین روایت کرده است:

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در حال تقسیم غنیمت ها، میان اصحاب بود که شخصی به نام عبداللّه ذوالخُوَیْصره تمیمی از راه رسید و به پیامبر خدا گفت: یا رسول اللّه! به عدالت تقسیم کن! پیامبر گرامی فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت را رعایت نکنم، که رعایت خواهد کرد؟ عمر خطاب به حضرت گفت: اجازه دهید گردنش را بزنم. پیامبر فرمود: رهایش کن که او را یاران و هم مسلکانی است که نماز و روزه تان را با نماز و روزه خود تحقیر می کنند. از دین بیرون می روند همان گونه که تیر از چلّه کمان بیرون می رود. در زمانی سر به شورش برمی دارند که مردم دچار پراکندگی هستند.(1)

در روایت دیگر، سَهلِ بن حنیف چنین روایت می کند:

از پیامبر خدا شنیدم در حالی که با دست به طرف عراق اشاره می کرد، فرمود: از آنجا مردمی پدید می آیند (یا شورش می کنند) که قرآن می خوانند، ولی از گلوی آنان پایین تر نمی رود (از معنی و حقیقت قرآن بهره

ای ندارند). از اسلام خارج می شوند، بسان تیری که از چلّه کمان بیرون رود.(2)

1- صحیح بخاری، ج2،کتاب استتابه المعاندین و المرتدّین، باب من ترک قتال الخوارج للتألف... ، ص1024.
2- همان، ج 2، کتاب استتابه المعاندین... ، باب من ترک قتال الخوارج، ص 1025.

پیکار با نهروانیان، برترین عبادت

زید بن وهب (که همراه با لشکریان حضرت امام علی علیه السلام در جنگ با خوارج حضور داشت) گفته است:

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فرمود: مردم ! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

گروهی از میان امتم پیدا می شوند؛ قرآنی می خوانند که قرآن خواندن شما در برابر آن هیچ است (آداب و شرایط ظاهری را به طور کامل رعایت می کنند) نماز شما در برابر نماز آنان هیچ است. روزه شما در برابر روزه آنان هیچ است. قرآن می خوانند گمان می کنند سود می برند، در حالی که بر ضررشان است. نمازشان از حنجره شان تجاوز نمی کند. از اسلام بیرون می روند، همان گونه که تیر از چلّه کمان بیرون می رود. اگر هماوردان آنها بدانند که پیامبرشان چه مدحی از آنان فرموده است به همان جنگ بسنده می کنند. (با تکیه بر پاداش عظیم جنگ با خوارج خود را بی نیاز از عبادت های دیگر می بینند) نشانه آنان آن است که در میانشان مردی یک دست است که بر بالای بازویش یک تکه گوشت وجود دارد (به اندازه فندق) که در روی آن چند عدد موی سپید روییده است. همانا آنها خون به ناحق ریخته اند و اموال غارت کرده اند. پس با نام خدا به پیش.

وقتی با خوارج روبه رو شدیم، فرمانده آنان عبداللّه بن وهب را سبی بود. حضرت علی علیه السلام دستور داد نیزه ها را کنار بگذارید و شمشیرها را از نیام بکشید(؛ زیرا اگر جنگ با نیزه و تن به تن باشد، فرصتی در اختیار آنان قرار می گیرد که) شما را با قسم های خود فریب دهند، همان گونه که در روز

ص: 65

حَروراءْ(1) چنین کردند. یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیزه ها را دور انداختند و با آنان درهم رفتند؛ بدان سان که شاخه های درخت به هم تنیده و درهم رفته است و از کشته ها پشته ساختند و از یاران علی علیه السلام تنها دو نفر شهید شدند.

علی علیه السلام فرمود: مرد یک دست را در میان آنان جست وجو کنید. گشتند، ولی نیافتند. حضرت، خود، به جست وجو پرداخت تا اینکه به انبوهی از کشتگان برخورد. دستور فرمود کشته ها را کنار زدند تا به آخرین نفر رسید. ناگهان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام غریو تکبیر سر داد و با شادمانی فرمود: صدقَ الله و بلّغ رسوله؛ خدا راست گفت و فرستاده اش آن را رساند. در این هنگام شخصی به نام عبیده برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را به خدایی که جز او معبودی نیست، سوگندت می دهم آیا این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدی؟ فرمود: آری، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست (این را از پیامبر خدا شنیدم) و سه بار این سوگند را تکرار فرمود.(2)

کشته شدن عمار به دست فئه باغیه

کشته شدن عمار به دست فئه باغیه

ابن عباس روایت کرده است:

(وقتی مسجد پیغمبر خدا را می ساختیم) هرکدام در هر نوبت یک خشت حمل می کردیم و عمار دو خشت می برد. پیامبر خدا تا او را دید، غبار از چهره وی زدود و فرمود: «وای از غم عمار! آن روزی که وی را گروه سرکش می کشند. در حالی که او آنها را به (حق و) بهشت می خواند و آنان

1- دهی است به کوفه و خوارج حرریه بدین ده منسوب باشند... و خوارج که در امر حکمین علی علیه السلام و معاویه هر دو را باطل شمردند، بدین قریه گرد آمدند و بعضی گفته اند حروراء کوهی است. لغت نامه دهخدا، ماده حرورا.
2- صحیح مسلم، ج 1، کتاب الزکاه، باب التحریض علی قتل الخوارج، ص 115.

او را به جهنم (و باطل) دعوت می کنند». (1)

ابن حجر عسقلانی در حاشیه صحیح بخاری در شرح این حدیث گفته است: «مراد از گروه سرکش در این روایت، معاویه و اصحاب او هستند». (2)

حسن ختام

حسن ختام

عبداللّه زید المازنیّ روایت کرده است: «همانا پیامبر گرامی فرمود: بین خانه و منبرم، باغی از باغ های بهشت است». (3)

ص: 67

1- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الصلاه، باب التعاون فی بناء المسجد، ص 64 .

2- عسقلان؛ شهری بر ساحل دریای روم مدیترانه در قلمرو شام و فلسطین، بین غزّه و بنت جبرین موسوم به عروس شام (نک: ابن اثیر جزری، اللباب، ج 2، ص 339؛ لغت نامه دهخدا). احمد بن علی بن حجر العسقلانی، متوفای 852 ه، از علمای معتبر اهل سنت و کتاب لسان المیزان او در موضوع نقد رجالِ واقع در اسناد روایات، یکی از معتبرترین کتاب ها در موضوع رجال و زبانزد و مرجع اهل سنّت است.

3- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الصلاه، باب فضل مابین القبر و المنبر، ص 159.

کتاب نامه

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه، ترجمه: سیدجعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1383.

1. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، 1415 ه . ق.

2. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، 1347 ه . ق.

3. ابن سوره، حافظ ابوعیسی محمدبن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

4. ابن شهرآشوب، المناقب، قم، انتشارات، علامه، بی تا.

5. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، 1386 ه . ق.

6. ابن ماجه قزوینی، محمد یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دارالفکر، بی تا.

7. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، 1363.

8. ابن هشام، ابومحمّد عبدالملک، السیره النبویه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

9. ابوالفرج علی بن ابراهیم بن احمد، نورالدین، السیره الحلبیه، بیروت، داراحیاء التراث بیروت، العربی، بی تا.

10. ابوالفضل بیهقی، دلایل النبوه، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

11. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، بیروت، دارالفکر، 1380.

12. امام احمد بن حنبل، مسند امام احمد بن حنبل، بیروت، دارالفکر، بی تا.

13. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، پاکستان، کراچی، بی تا.

14. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

ص: 68

15. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، تهران، امیر کبیر، 1338 ه . ق.

16. سعدی شیرازی، گلستان سعدی، با تصحیح از روی نسخه محمدعلی فروغی، تهران، نشر محمد، بی تا.

17. سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به کوشش: مدرس رضوی، تهران، کتاب خانه ابن سینا، بی تا.

18. شبستری، محمود، گلشن راز، به کوشش: صابر کرمانی، تهران، کتاب خانه طهوری، چاپ اول، 1361.

19. طباطبایی، سید محمدحسین، سنن النبی، ترجمه و تحقیق: محمدهادی فقهی، تهران، انتشارات اسلامیه، 1354.

20. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، 1375.

21. قاری، ملاعلی، عمده القاری (شرح صحیح البخاری)، بیروت، انتشارات محمد امین، دمج، بی تا.

22. قشیری، حجاج بن مسلم، صحیح مسلم، با شرح نووی، بیروت، دارالفکر، بی تا.

23. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، 1370.

24. میبدی، ابوالفضل رشید الدین، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، تهران، امیرکبیر، بی تا.

25. نظامی گنجوی، دیوان نظامی گنجوی، تهران، امیرکبیر، بی تا.

26. وشنوی، قوام الدین محمد، حیاه النبی و سیرته، قم، منظمه الاوقاف و الشوون الخیریه، 1374.

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109